

گسترش اعتصاب و اعتراضات کارگری بستری برای سازمانیابی و شکل دادن به رهبری سراسری

تداوم حالت آتش بس شکننده و عدم پایان قطعی جنگ، ادامه محاصره بنادر جنوب ایران، بحران اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی را عمیق تر و دامنه دارتر کرده است. پیامدهای ویرانگر این جنگ، زندگی و معیشتی کارگران و اقشار فرودست جامعه را هر روز بیش از پیش تحت فشار قرار می دهد. گرانی و افزایش نرخ تورم از سویی و سقوط بیشتر ارزش ریال و ثابت ماندن دستمزدها از سوی دیگر، قدرت خرید فرودستان جامعه را تا آنجا پایین آورده که حتی نان خالی را نیز با نسیه می خرند. طبیعی است در چنین شرایطی کارگران و مردم زحمتکش جامعه بدون توجه به دستورات نهادهای سرکوبگر امنیتی و بدون توجه به بهانه وجود شرایط جنگی، برای زنده ماندن نمی توانند دست روی دست بگذارند و ساکت بمانند. اولویت رژیم درمانده جمهوری اسلامی نه افزایش و حتی پرداخت بموقع دستمزدها و پرداخت حق بیمه کارگران و بازنشستگان، بلکه سرپانگه داشتن دستگاه سرکوب و ماشین جنگی است.

از این رو طی هفته گذشته شاهد برپایی تجمعات اعتراضی و اعتصاب کارگران در شماری از شهرها و مراکز کارگری ایران بوده ایم. از جمله: اعتصاب کارگران فولادسازان امیرآران در شهرک صنعتی شکوهیه در قم به دلیل عدم پرداخت دستمزد سه ماهه شان. کارگران می گویند عدم پرداخت حق بیمه تیر ماه آنان از جانب کارفرما منجر به محروم شدن آنها از دریافت حق بیمه بیکاری طی این مدت نیز گردیده است. این اعتصاب به مدت یک هفته ادامه داشت؛ در موردی دیگر کارگران شاغل در کارخانه "ایران برک" رشت، روز سه شنبه ۱۴ مهر در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و حق بیمه شان دست از کار کشیدند. این اعتصاب روز چهارشنبه نیز ادامه داشت. علاوه بر آن کارگران اخراج شده این کارخانه نیز بدلیل عدم

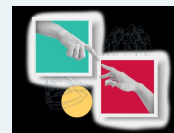


بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به مناسبت روز جهانی مبارزه علیه مجازات اعدام

مردم ایران زیر سایه خطر از سرگیری جنگ



ضرورت ایجاد رسانه مشترک سوسیالیستی



زن کشی؛ خشونت ساختاری در نظام مردسالار و سرمایه داری



زنجیره ی جهانی بحران و ضرورت انترناسیونالیسم زنان

مدرسه، دانشگاه، خیابان و کارخانه،

مبارزه علیه برنامه ریاضت اقتصادی دولت های سرمایه داری



بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

درباره موج اعتراض علیه نابرابری های اجتماعی و طبقاتی در اروپا

بسوی ایجاد شبکه به هم مرتبط رهبران و فعالان جنبش کارگری

اعلامیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران: شلاق بر پشت کارگران معترض، شلاق بر پیکر طبقه ی کارگر ایران است!



نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

سر دبیر: هلمت احمدیان
زیر نظر تحریریهاگر مایلید جهان امروز را از طریق
پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس
خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً
برای این نشریه ارسال شده باشد را
چاپ می‌کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر
ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان
امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه
کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر
قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد
فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف
مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲
است.

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

hvefaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

009647710286193
0046760854015
004799895674
00436601195907تماس با کمیته تشکیلات
دلال شهرها

komite.shahrha@gmail.com

حکومت فاسد و کارگرس‌تیز اسلامی که هیچ
ارزشی برای جان انسان‌ها قائل نیست بخاطر منافع
سرمایه داران خصوصی و حکومتی، آنان را ملزم به
رعایت موازین و شروط ایمنی محیط کار نمی‌کند.

گسترش بحران اقتصادی و تورم بی سابقه که به سقوط
ارزش ریال و سقوط قدرت خرید کارگران انجامیده
موجب افزایش بیکاری و تشدید فقر و گرسنگی شده
است. این شرایط دشوار معیشتی کارگران را مجبور به
پذیرش انجام کارهای شاق و پُرخطر با دستمزدهای
چند مرتبه زیر خط فقر و با قراردادهای اسارت‌بار کرده
است. این وضعیت فلاکت‌بار از پیامدهای جنگی است
که رهبران و فرماندهان حکومت اسلامی سرمایه
داران بر تداوم آن پا فشاری می‌کنند تا باصطلاح
انتقام خون رهبرشان را از آمریکا و اسرائیل بگیرند.

چنین زندگی فلاکت‌باری تا کی باید ادامه داشته
باشد؟ تا کی کارگران بعنوان گرداننده چرخ جامعه
باید چنین زندگی مشقت باری را تحمل کنند؟ تا
کی باید اجازه دهند حاصل رنج و کارشان به جیب
حاکمان و فرماندهان سپاه پاسداران جنایتکار برود
و یا صرف تأمین دستگاه سرکوب و کشتار مردم
گردد یا هزینه‌های این جنگ ارتجاعی را بپردازند
که تماماً علیه مصالح و منافع کارگران است؟

در چنین شرایطی گسترش جنبش کارگری و دیگر
جنبش‌های پیشرو اجتماعی و اعتراضی از اهمیت
سیاسی و مبارزاتی زیادی برخوردار است. چون در
جریان گسترش اعتصابات و اعتراضات کارگران
و دامن زدن به دیگر جنبش‌های اجتماعی مانند
جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش انقلابی
کردستان، جنبش نه به اعدام و جنبش دادخواهی
و ... است که این جنبش‌ها به لحاظ سازمانیابی
و شکل دادن به رهبری سراسری هم تکامل پیدا
می‌کنند. از این مسیر است که ملزومات سرنگونی
جمهوری اسلامی فراهم می‌آید. به عنوان یک پروژه
عاجل، رهبران و پیشروان و فعالان جنبش کارگری
که در کانونهای داغ مبارزه کارگران حضور دارند
و از روابط زنده و ارگانیکی با کارگران برخوردار
هستند، می‌توانند با هدف کمک به سراسری کردن
اعتراضات و اعتصابات کارگران در یک شبکه به
هم مرتبط شوند و ارتباطات خود را نهادینه کنند.



پاسخگویی مسئولان دولتی به مطالبات و
عدم پرداخت حق بیمه‌شان، طی دو روز
در مقابل در کارخانه تجمع اعتراضی برپا کردند.

تجمع اعتراضی کارگران مجتمع صنعتی شماره شش
شرکت بهره برداری نفت و گاز مارون اهواز که سه
ماه است دستمزدشان را نگرفته و حق بیمه و دیگر
مزایایشان نیز پرداخت نشده است موردی دیگر از
اعتراضات کارگری بوده است. تعطیلی شدن جایگاه
"سی ان جی" شهر محمدمان سیستان و بلوچستان نیز
موجب اعتراض کارگران گردید. کارگران بیکار شده
این جایگاه پنج ماه است حقوقشان پرداخت نشده
است. کارگران شرکت حفاری شمال که تعداد آنها
و زیر مجموعه‌هایشان حدوداً سه هزار نفر هستند
نیز نسبت به تأخیر مداوم در پرداخت دستمزدها
و عدم پاسخ به مطالباتشان تجمع اعتراضی برپا
کردند. اعتراض کارگران پتروشیمی چابهار در
روز چهارشنبه ۱۵ مهر نسبت به تأخیر چندماهه
پرداخت دستمزدهایشان و کسر کردن پول بابت
غذا، کفش و لباس کار از حقوقشان و وضعیت بد
بیمه، مورد دیگری از اعتراضات کارگری است.

اعتراض بیش از ۶۰ نفر از کارگران رسمی نیشکر
هفت‌تپه با سابقه کاری ۲۰ تا ۲۵ سال در روز
چهارشنبه ۱۵ مهر نسبت به اقدام کارفرما در وادار
کردنشان به قبول بازنشستگی اجباری بخش دیگری
از اعتراضات کارگری هفته گذشته بود. قبل از آن نیز
کارگران هپکو طی اعتراضات چند روزه به تعویق
پرداخت دستمزدها و حق بیمه، بسوی استانداری
اراک راهپیمایی کردند. قابل ذکر است که طی یک ماه
گذشته تجمعات اعتراضی نهادینه شده بازنشستگان
فولاد، مخابرات، بازنشستگان تأمین اجتماعی نیز
در شماری از شهرها از جمله تهران، کرمانشاه،
اصفهان، سنندج، رشت، اهواز و شوش و غیره
نسبت به ستمی که حکومت اسلامی سرمایه‌داران
در حقشان روا می‌دارند، ادامه داشته است.

اما علاوه بر معضل بیکاری و دستمزدهای
سه و چهار مرتبه زیر خط فقر، کارگران شاغل در
ایران بر اثر بی‌توجهی حکومت اسلامی سرمایه و
کارفرمایان به حفظ سلامت و امنیت جانی آنان،
همیشه در معرض خطر حوادث مرگبار قرار دارند.
از جمله روز ۱۳ مهر در یک فاجعه انسانی در شهر
نور مازندران بر اثر سقوط دستگاه فرسوده و ناامن
بالابر در یک پروژه ساختمانی، متأسفانه ۵ کارگر
جان خود را از دست دادند و پنج کارگر دیگر نیز
بشدت زخمی شدند. بنا به آمارهای ارائه شده از
منابع کارگری در ایران روزانه بطور متوسط ۳ کارگر
ساختمانی بهنگام کار جان خود را از دست می‌دهند.

مردم ایران زیر سایه خطر ازسری جنگ

در بن‌بست راهبردی قرار دارند، ما خیالمان در مورد استفاده آمریکا از «مادر بمبها»، راحت است و تدابیر لازم را اندیشیده‌ایم. با این حال انتخاب مهرداد اخلاقی با چنین سابقه‌ای و در چنین شرایطی، نشانه نگرانی حاکمان رژیم از بروز جنگی تمام‌عیار با آمریکا و اسرائیل است و تقویت و بازسازی صنایع دفاع موشکی و پهبادی و سرپا نگاه داشتن ماشین جنگی اولویت اصلی رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد.

اما در شرایطی که با تشدید بحران اقتصادی در ایران، نرخ تورم به ویژه در بخش مواد خوراکی سه رقمی شده؛ ارزش دلار در مقابل پول رایج رژیم به بالای ۲۶۰ هزار تومان رسیده؛ هزینه سبد معیشت خانواده به بالای ۹۰ میلیون تومان رسیده و قدرت خرید کارگران و مردم تهیدست ایران به شدت سقوط کرده و دچار فقر غذایی هستند، چرا باید رژیم فاسد جمهوری اسلامی همه امکانات جامعه را به جنگ و تولید جنگ افزار و نیروهای مسلح و نهادهای امنیتی اختصاص دهد؟ چرا رهبران رژیم و فرماندهان سپاه مدام اعلام می‌کنند، برای جنگ و کشتار داخل کشور دستشان روی ماشه است و هیچ فکری برای بهبود شرایط زندگی مردم در سر ندارند؟

پاسخ روشن است. سران و فرماندهان رژیم، بقای حکومت اسلامی را در سرپا نگاه داشتن ماشین جنگی و تشدید سرکوب در داخل ایران می‌دانند. در واقع جمهوری اسلامی در دو جبهه اصلی می‌جنگد. اگر در جبهه جنگ با آمریکا تلاش می‌کند که با حمله به نفتکش‌ها در تنگه هرمز و دامن زدن به جنگ در یمن قدرت چانه‌زنی خود در مذاکرات پشت پرده با آمریکا جهت دستیابی به سازش «آبرومندانه» را بالا ببرد، اما در جبهه جنگ داخلی و جنگ با جنبش‌های اجتماعی و معترضان به وضع موجود، سر سازش ندارد. از این رو هیچ هفته‌ای نیست که شماری را به اتهام شرکت در خیزش دی ماه سال گذشته دستگیر و روانه زندان نکند و یا تعدادی از زندانیان را به جرم شرکت در آن اعتراضات به بالای چوبه دار نبرد.

پایان دادن به این اوضاع فاجعه‌بار و فقر و فلاکت اقتصادی و این چرخه کشتار و سرکوب در گرو گسترش جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی، ارتقای سازمانیابی این جنبش‌ها، شکل دادن به یک رهبری سراسری و گستراندن چشم‌انداز سوسیالیستی است.

از سوی دیگر رهبران و کاربدستان جمهوری اسلامی نیز با توجه با شکست گفتگوهای تا کنونی با آمریکا، شروع حملات نظامی از جانب آمریکا و اسرائیل را محتمل دانسته و خود را برای مقابله با آن آماده می‌کنند. محسن رضایی دبیر شورای عالی امنیت رژیم در پیامی پُر از رجز خوانی معمول فرماندهان سپاه پاسداران نوشت: «تهدیدات مقام‌های آمریکایی و اسرائیلی واقعیت میدان را تغییر نمی‌دهد و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی خود را برای جنگی تازه و «ویرانگرتر» از جنگ‌های ۱۲ روزه و ۴۰ روزه آماده کرده‌اند».

در یک تحول دیگر، نمایندگان مجلس شورای اسلامی روز یکشنبه ۲۶ مهرماه و پس از ۸ ماه در یک جلسه مجازی و نمادین گرد هم آمدند تا به پاسدار «مهرداد اخلاقی» برای تصدیق پست وزارت دفاع، رأی اعتماد بدهند. مهرداد اخلاقی یکی از فرماندهان سپاه پاسداران در صنایع موشکی و هوافضای رژیم است که سالهاست نامش در لیست تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل و اتحادیه اروپا و آمریکا قرار دارد. وی جایگزین «عزیز نصیری» وزیر پیشین دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی شد که در جریان جنگ چهل روزه کشته شد.

مهرداد اخلاقی در شرایطی چنین مسئولیتی را برعهده می‌گیرد که علاوه بر آمریکا و اسرائیل، خود رژیم اسلامی نیز اعلام کرده خود را برای شرکت در جنگی دیگر در ایران آماده می‌کند. او در جلسه بررسی



صلاحیت خود و در معرفی برنامه کارش اعلام کرد که یکی از محورهای اصلی برنامه‌اش برای سال ۱۴۰۵ افزایش سهم برون‌سپاری در تولیدات دفاعی از ۵۵ به ۷۵ درصد و برای سال ۱۴۰۶ نیز رسیدن به ۸۵ درصد است. او همچنین گفت جمهوری اسلامی «دست روی ماشه» آماده مقابله با اسرائیل در جنگ چهارم است. او پس از برگماري بعنوان وزیر دفاع به خبرنگاران گفت: «دشمنان جمهوری اسلامی

در حالی که تعمیق بحران اقتصادی و پیامدهای محاصره دریایی و تشدید تحریم‌های اقتصادی زندگی و معیشت کارگران و دیگر اقشار تهیدست جامعه را بشدت تحت فشار قرار داده است، پافشاری جمهوری اسلامی ادامه برنامه‌های هسته‌ای و این شرایط جنگی ادامه دارد و خطر ازسری جنگ بر مردم ایران سایه افکنده است. اقدامات و اظهارات مقامات و مسئولان بالای دولتی در آمریکا، اسرائیل و ایران در روزهای اخیر نگرانی ازسری جنگ را شدیداً افزایش داده است. جنگی که دود آن نه به چشم سران و رهبران جمهوری اسلامی، بلکه مستقیماً به چشم کارگران و مردم فرودست ایران می‌رود و تورم، گرانی، بیکاری و فقر و گرسنگی را بیشتر و گسترده تر خواهد کرد.

جی دی ونس معاون ترامپ روز یکشنبه ۲۶ مهر ۱۴۰۵ در گفتگو با شبکه خبری «سی بی اس»، اظهار داشت که گرچه در رابطه با ادامه جنگ با جمهوری اسلامی نظری متفاوتی با ترامپ دارد، اما جمهوری اسلامی بزرگترین حامی دولتی تروریسم در جهان است و گفت: «هرچند آمریکا در بعضی عرصه‌ها به پیروزی قاطع دست یافته و برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی را نابود کرده است، اما جنگ با جمهوری اسلامی باید ادامه یابد تا اطمینان حاصل شود که رژیم اسلامی باردیگر توانایی هسته‌ای خود را بازسازی نخواهد کرد و جهان با بحران انرژی روبرو نخواهد شد».

در همین رابطه، نتانیاهو نخست وزیر دولت نژادپرست اسرائیل نیز روز شنبه ۲۵ مهر، بقای حکومت اسلامی در قدرت را تداوم تهدید علیه اسرائیل دانست و گفت: «جمهوری اسلامی شبیه سرطان است. ما توانسته‌ایم تهدید فوری نابودی اسرائیل توسط رژیم اسلامی را خنثی کنیم، اما تا زمانی که جمهوری اسلامی بر سر کار باشد تهدید موجودیت اسرائیل

همچنان ادامه خواهد داشت. اگر از شر رژیم ایران خلاص نشویم، تهدید دوباره بازخواهد گشت». در همین رابطه «یسرائیل کاتز» وزیر دفاع اسرائیل نیز همزمان با نتانیاهو تهدید کرد که برای حمله تمام‌عیار به جمهوری اسلامی آمادگی کامل داریم و در صورت ازسری جنگ، تمامی تأسیسات و زیرساختهای انرژی ایران را هدف قرار خواهیم داد.



بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

به مناسبت ۱۰ اکتبر،

روز جهانی مبارزه علیه مجازات اعدام - ۲۰۲۶

انسان را نمی‌توان هم محصول شرایط اجتماعی دانست و هم تمام مسئولیت یک معضل اجتماعی را به صورت انتزاعی بر دوش او گذاشت و سپس او را به نام دفاع از حفظ امنیت همان جامعه به قتل رساند.

گسترش موج اعدام‌ها در ایران در بستر بحران عمیق‌تر جمهوری اسلامی معنا پیدا می‌کند. سایه جنگ، تحریم‌ها، بحران اقتصادی، تورم لحام گسیخته، کاهش قدرت خرید، بیکاری، فروپاشی بخش‌هایی از خدمات عمومی و تخریب محیط‌زیست، زندگی میلیون‌ها انسان را دشوارتر کرده است. در همین حال، ثروت و منابع جامعه در اختیار اقلیتی محدود و شبکه‌های اقتصادی و سیاسی وابسته به قدرت قرار دارد. کارگران، زنان، بازنشستگان، پرستاران، معلمان و دیگر زحمتکشان برای ابتدایی‌ترین مطالبات خود راهی جز اعتراض و اعتصاب ندارند. پاسخ حکومت به بخش مهمی از این مطالبات، تشدید سرکوب و به راه انداختن موج اعدام بوده است.

از این منظر نیز، اعدام بخشی از دستگاه قهر دولتی است. حکومتی که قادر نیست بحران‌های اقتصادی و اجتماعی را از مسیر پاسخ‌گویی نیازهای جامعه حل کند، از ابزارهای قهر و مجازات برای حفظ نظم موجود و افزایش هزینه اعتراض استفاده می‌کند. دار و طناب نمی‌تواند بحران‌های اجتماعی را حل کنند؛ آنها تنها می‌توانند انسان‌هایی را که در برابر نظم موجود قرار گرفته‌اند حذف کنند یا از طریق ایجاد ترس، دامنه اعتراض را محدود سازند. به همین دلیل، مبارزه علیه اعدام را نمی‌توان از مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، حق اعتصاب، حق تشکل‌یابی و حق اعتراض جدا کرد. مبارزه علیه اعدام صرفاً مخالفت با یک شکل خاص از مجازات نیست؛ مبارزه با سازوکاری است که در آن دولت خود را صاحب اختیار جان انسان‌ها می‌داند و از قهر قضایی برای حفظ نظم سیاسی و اجتماعی موجود استفاده می‌کند. با این همه، جامعه ایران تسلیم نشده است. تداوم اعتراضات و اعتصابات کارگران، بازنشستگان و تجمع‌های اعتراضی در کردستان و اعتراض جویندگان کار بیانگر همین حقیقت است. تداوم کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» نمونه‌ای روشن از مقاومت سازمان‌یافته زندانیان علیه

اجتماعی در محاصره آسیب‌های اجتماعی قرار دارند و از امکان برابر برای دفاع از خود برخوردار نیستند. تحت حاکمیت این رژیم، اتهامات بی پایه امنیتی به ابزاری برای حذف مخالفان سیاسی و معترضان به وضع موجود تبدیل شده است.

از نظر کمونیست‌ها، مسئله تنها این نیست که آیا مجازات مرگ «شدید» یا «خفیف» است؛ مسئله این است که آیا با کشتن فرد می‌توان شرایط اجتماعی‌ای را که جرم را پدید می‌آورند تغییر داد؟ پاسخ منفی است. اعدام فرد، ریشه‌ها و علت‌های اجتماعی جرم را از میان نمی‌برد. اگر جرم در مقیاس اجتماعی دارای الگوها و نظم‌های قابل تشخیص است، نمی‌توان آن را صرفاً به اراده و ویژگی اخلاقی فرد مجرم فروکاست و سپس با حذف او این تصور را به افکار عمومی القا کرد که مسئله حل شده است. به این معنا، نقد مجازات اعدام نزد کمونیست‌ها بخشی از نقد بنیادی‌تر به شیوه‌ای از نگاه کردن به جرم است که فرد را از شرایط اجتماعی زندگی‌اش جدا می‌کند. به جای آنکه تنها مجرم مجازات شود، باید مناسباتی را شناخت که در آن فقر، محرومیت، نابرابری، بی‌حقوقی و اشکال گوناگون سلطه در تولید و بازتولید جرم نقش ایفا می‌کنند. مجازات فرد، بدون تغییر این مناسبات، در بهترین حالت معلول را هدف می‌گیرد و علت را دست‌نخورده باقی می‌گذارد. مخالفت با اعدام، از این منظر، صرفاً دفاع انتزاعی از «حق زندگی» نیست؛ دفاع از این اصل است که جامعه نمی‌تواند با حذف فرد، تضادها و مناسباتی را که جرم و بی‌حقوقی را تولید می‌کنند از میان ببرد.

جمهوری اسلامی در آستانه ۱۰ اکتبر، روز جهانی مبارزه علیه اعدام، بار دیگر نشان داده که حفظ قدرت برای این حکومت با سرکوب گسترده، زندان، شکنجه و اعدام گره خورده است. از نخستین روزهای استقرار جمهوری اسلامی، زندان، شکنجه و اعدام از ارکان حاکمیت این رژیم بوده‌اند؛ اما در شرایط جنگی کنونی، با تشدید بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و گسترش نارضایتی در جامعه، مجازات مرگ بیش از پیش در خدمت ارعاب عمومی، سرکوب مخالفان سیاسی و بالا بردن هزینه اعتراض قرار گرفته است. این رژیم جنایتکار حتی زمانی که مجرمین عادی را اعدام می‌کند، هدفش ارعاب جامعه و ارعاب مخالفین سیاسی است. اما مجازات اعدام تحت مناسبات سیاسی و طبقاتی حاکم را نمی‌توان فقط به عنوان مجموعه‌ای از تصمیم‌های قضایی منفرد یا واکنشی به «جرم» و «ایجاد ناامنی» فهمید. مجازات، همچون جرم، در خلأ اجتماعی شکل نمی‌گیرد. از منظر نقد کمونیست‌ها، باید پرسید چه شرایط اجتماعی و اقتصادی‌ای جرم را تولید می‌کنند، چه مناسباتی تعیین می‌کند که چه رفتاری جرم تلقی شود و چه کسانی در معرض شدیدترین اشکال مجازات قرار گیرند، و در نهایت چه نیروی اجتماعی و سیاسی کنترل ماشین اعدام را در دست گرفته است. از این منظر، اعدام در جمهوری اسلامی جدا از مناسبات اجتماعی و طبقاتی حاکم بر جامعه نیست. بخش بزرگی از کسانی که با احکام اعدام روبه‌رو می‌شوند از میان فرودستان، حاشیه‌نشینان و کسانی هستند که در ساختار نابرابر اقتصادی و



بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به مناسبت دهم اکتبر، روز جهانی مبارزه برای لغو مجازات اعدام اعدام، قتل عمد دولتی است و باید برچیده شود!

معضلات عدیده اجتماعی نیست؛ بخشی از سیاست سرکوب است. اعدام، علت‌های اجتماعی جرم را از میان نمی‌برد. با کشتن یک انسان، فقر از میان نمی‌رود، نابرابری پایان نمی‌یابد، تبعیض برچیده نمی‌شود و شرایطی که جرم و آسیب اجتماعی را بازتولید می‌کنند تغییر نمی‌کنند. اعدام در بهترین حالت معلول را هدف قرار می‌دهد و علت را دست‌نخورده باقی می‌گذارد.

در جمهوری اسلامی، اعدام تنها مجازاتی در برابر یک جرم نیست؛ به یک سیاست حکومتی تبدیل شده است. اتهامات امنیتی و سیاسی، اعترافات اجباری، شکنجه، دادگاه‌های غیرعلنی و محروم کردن متهمان از حق برخورداری از وکیل انتخابی، بارها در پرونده‌های زندانیان سیاسی و عقیدتی به کار گرفته شده است. اما مسئله اعدام تنها به زندانیان سیاسی محدود نمی‌شود. بخش بزرگی از محکومان به اعدام از میان فرودستان، حاشیه‌نشینان و انسان‌هایی هستند که در متن جامعه‌ای سرشار از فقر، محرومیت، نابرابری و بی‌حقوقی زندگی می‌کنند و از امکانات برابر برای دفاع از خود برخوردار نیستند. انسان‌ها ذاتاً مجرم و بزه‌کار به دنیا نمی‌آیند. جرم و آسیب‌های اجتماعی در خلأ شکل نمی‌گیرند. فقر، محرومیت، تبعیض، بی‌حقوقی، نابرابری و مناسبات اجتماعی حاکم در تولید و بازتولید بسیاری از این آسیب‌ها نقش دارند. نمی‌توان شرایط اجتماعی را نادیده گرفت، تمام مسئولیت یک معضل اجتماعی را به فرد نسبت داد و سپس همان فرد را به نام دفاع از جامعه به قتل رساند. از این رو، مبارزه علیه اعدام تنها دفاعی انتزاعی از «حق حیات» نیست؛ بخشی از مبارزه برای ایجاد جامعه‌ای است که در آن انسان‌ها از فقر، استثمار، تبعیض و بی‌حقوقی رها باشند و هیچ دولتی حق نداشته باشد جان انسان را وسیله حفظ قدرت خود قرار دهد. گسترش اعدام‌ها را نمی‌توان از بحران عمیق جمهوری اسلامی جدا کرد. حکومتی که با بحران اقتصادی، نارضایتی گسترده اجتماعی، بی‌اعتمادی عمومی، فشارهای سیاسی و بین‌المللی و بحران مشروعیت روبه‌روست، بیش از پیش به ابزارهای سرکوب متوسل می‌شود. جمهوری اسلامی می‌خواهد با تداوم جنایتکارانه اعدام‌ها، توده‌های کارگر، زحمتکش، آزدیخواه و معترض را بترساند؛ با قتل یک زندانی، صدای اعتراض یک جامعه را خاموش کند؛ و با تبدیل زندان و اعدام به واقعیتی روزمره، مردم را از

در آستانه ۱۰ اکتبر، روز جهانی مبارزه برای لغو مجازات اعدام، رژیم اسلامی سرمایه داری در ایران همچنان به گسترش ماشین سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام ادامه می‌دهد. در شرایطی که بحران اقتصادی و اجتماعی، فقر و گرانی، بیکاری، کاهش قدرت خرید، فروپاشی بخش‌هایی از خدمات عمومی و تخریب محیط زیست زندگی میلیون‌ها انسان را دشوارتر کرده و سایه جنگ و تحولات پرتنش منطقه‌ای بر جامعه سنگینی می‌کند، جمهوری اسلامی بیش از پیش به اعدام و سرکوب به‌عنوان ابزار ارباب و بقای سیاسی خود متوسل شده است. جمهوری اسلامی در پی هر خیزش انقلابی امواج بگیر و ببند و شکنجه و اعدام معترضین را با سببیت هر چه تمام‌تر تشدید نموده است. در جریان خیزش دی ماه ۱۴۰۴ رژیم هزاران معترض را بخاک و خون کشید و پس از سرکوب خونین آن جنبش، ۹۱۶ نفر از معترضین و سایر زندانیان را از اعدام و گزارش‌ها حاکی از آنست که حدود صد نفر از معترضین در سیاهچال‌های رژیم با خطر اعدام مواجه هستند. جمهوری اسلامی تنها در یک ماه گذشته دست کم ۷۰ نفر را اعدام نمود. این اقدامات جنایتکارانه را رژیم در سایه جنگ ارتجاعی با دولتهای آمریکا و اسرائیل و با تشدید فضای امنیتی و سرکوب همه جانبه بر جامعه تحمیل نموده است.

از نخستین روزهای استقرار جمهوری اسلامی اعدام یکی از ارکان بقای این رژیم آدمکش بوده است. اما امروز، در شرایط تشدید بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و گسترش نارضایتی در جامعه، مجازات مرگ بیش از هر زمان دیگری به ابزار مستقیم سرکوب مخالفان سیاسی، معترضان، کارگران، فرودستان جامعه و همچنین قربانیان نظم موجود تبدیل شده است. جمهوری اسلامی با صدور و اجرای احکام اعدام می‌کوشد هزینه اعتراض و مقاومت را بالا ببرد، فضای ترس و ارباب ایجاد کند و جامعه‌ای را که بیش از پیش از ترس حکومت عبور کرده است، به عقب براند. اعدام، در هر شکل و با هر عنوانی، قتل عمد دولتی است. هیچ حکومتی حق ندارد جان انسان‌ها را بگیرد و هیچ قانون، مذهب یا دستگاه قضایی نمی‌تواند این حق را به حکومت‌ها اعطا کند. مجازات اعدام نه عدالت است و نه راهی برای حل معضلات اجتماعی. اعدام، حذف فیزیکی انسان به دست دولت و استفاده از قدرت سیاسی برای گرفتن جان اوست. همچنان که امروزه ثابت شده است، اعدام پاسخ به جرم و

ماشین اعدام است. این کارزار در یکصد و چهلین هفته خود، در ۶۶ زندان ادامه یافته است. گسترش این حرکت از درون زندان‌ها، آن هم در شرایطی که زندانیان با خطر مستقیم اعدام روبه‌رو هستند، نشان می‌دهد که سیاست ارباب نتوانسته اعتراض به اعدام را خاموش کند.

لغو اعدام باید به بخشی از مبارزه مشترک کارگران، زنان، جوانان، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان و همه نیروهای آزادی‌خواه و برابری طلب در سراسر ایران تبدیل شود. هر اعتصاب، هر اعتراض و هر کارزاری می‌تواند به سنگری در برابر دستگاه سرکوب بدل شود. آزادی زندانیان سیاسی و لغو مجازات مرگ باید به خواست‌های مشترک جنبش‌های اجتماعی بدل شود. دفاع از زندانی محکوم به اعدام، فقط دفاع از فردی منفرد و جدا از جامعه نیست، بلکه تلاشی برای عقب نشاندن استراتژی سرکوب جمهوری اسلامی و دفاع از حق جامعه برای مقاومت در برابر قهر دولتی و برای تغییر شرایطی است که بی‌حقوقی و سرکوب را بازتولید می‌کنند. مبارزه علیه اعدام، هنگامی که با مبارزه برای آزادی، برابری و سازمانیابی کارگران و زحمتکشان و فرودستان برای تصرف قدرت سیاسی و دگرگونی مناسبات اجتماعی پیوند بخورد، از مخالفت با یک مجازات ضد انسانی فراتر می‌رود و به نقد مناسباتی تبدیل می‌شود که برای حفظ نظم موجود، انسان را به موضوع قهر و مجازات بدل می‌کنند. بنابراین نه تنها باید مبارزه برای متوقف کردن اعدام و طناب دار را گسترش داد، بلکه باید برای تغییر مناسباتی تلاش کرد که جرم، بی‌حقوقی و سرکوب را تولید و بازتولید می‌کند.

**زندانی سیاسی آزاد باید گردد!
مجازات اعدام لغو باید گردد!
سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، برابری،
حکومت کارگری!**

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران
۱۲ مهر ۱۴۰۵
۴ اکتبر ۲۰۲۶



شورش در مدارس فرانسه،

وقتی آموزش به عرصه‌ای از مبارزه طبقاتی بدل می‌شود!

که از منظر سودآوری سرمایه «هزینه‌بر» تلقی شود، به یکی از نخستین عرصه‌های اعمال سیاست ریاضتی تبدیل می‌شود. یکی از تناقضات در همین‌جاست؛ سرمایه به نیروی کار آموزش‌دیده نیاز دارد، اما نمی‌خواهد هزینه اجتماعی بازتولید این نیروی کار را به‌طور کامل بپردازد. دولت با توسل به کسری بودجه، و ضرورت کاهش مخارج، بخشی از این هزینه را به خانواده‌ها، معلمان، دانش‌آموزان و در نهایت به نسل جوان منتقل می‌کند.

گسترش اعتراضات با خشونت و شدت عمل پلیس و برخوردهای امنیتی همراه شده است. تا ۵ اکتبر، بیش از ۵ هزار نفر بازداشت و بیش از ۱۵۰ نفر از معترضان و کارکنان آموزشی مجروح شده‌اند. در حالی که بحران خدمات عمومی عمیق‌تر می‌شود، پاسخ دولت افزایش ظرفیت کنترل و تشدید سرکوب بوده است. دولت هم‌زمان با تشدید سرکوب از راه‌اندازی «پلتفرم مشورت دیجیتال» و گفت‌وگو با دانش‌آموزان و کارکنان آموزشی سخن می‌گوید. اما دانش‌آموزان معلم می‌خواهند، مدرسه قابل‌استفاده می‌خواهند و آینده‌ای می‌خواهند که زندگی‌شان قربانی منطق کاهش هزینه‌ها نباشد. هیچ پلتفرم دیجیتالی جای معلم غایب را نمی‌گیرد و هیچ کارگروه مشورتی ساختمان فرسوده مدرسه را تعمیر نمی‌کند. مشکل در کمبود «مشورت» نیست؛ مشکل در اولویت‌های اجتماعی و سیاسی است.

نام فرانسه هنوز با مه ۱۹۶۸ گره خورده است؛ نه به این دلیل که اعتراضات امروز تکرار آن جنبش‌اند، بلکه از آن جهت که آن تجربه تاریخی نشان داد چگونه یک اعتراض دانشجویی می‌تواند، در شرایط مساعد، از محدوده دانشگاه فراتر رود و با مبارزه کارگری و طبقاتی پیوند بخورد. در مه ۱۹۶۸، اعتراض دانشجویان به‌سرعت به کارخانه‌ها و خیابان‌ها کشیده شد و با اعتصاب میلیون‌ها کارگر درهم آمیخت. دانشگاه دیگر جزیره‌ای جدا از جامعه نبود. مسئله آموزش به مسئله کار، استثمار، قدرت و سازمان اجتماعی گره خورد. امروز شرایط تاریخی متفاوت است و نمی‌توان از تکرار ۱۹۶۸ سخن گفت. اما هم‌زمانی اعتراض

فرانسه در روزهای پایانی سپتامبر و آغاز اکتبر ۲۰۲۶ شاهد گسترش اعتراضات دانش‌آموزی و دانشجویی است. آنچه از دبیرستان‌ها آغاز شد، طی چند روز به دانشگاه‌ها و شهرهای مختلف کشور گسترش یافت. بر اساس اعلام اتحادیه‌های دانشجویی، در اول اکتبر بیش از ۷۰۰ دبیرستان و بیش از ۳۰ دانشگاه درگیر اعتصاب و مسدودسازی بودند.

دانش‌آموزان در اعتراضات خود بر خواسته‌های چون کلاس‌های کم‌جمعیت‌تر، استخدام و جایگزینی معلمان غایب، بازسازی مدارس فرسوده و تأمین امکانات آموزشی تأکید می‌کنند. اما این مطالبات در خلأ شکل نگرفته‌اند. پشت آن‌ها نسلی از جوانان ایستاده است که از هم‌اکنون با آینده‌ای سرشار از ناامنی، رقابت، بی‌ثباتی شغلی و فرسایش خدمات عمومی روبه‌روست. مدرسه برای این نسل فقط محل تحصیل نیست؛ یکی از نخستین میدان‌هایی است که در آن تناقض میان وعده‌های رسمی دولت و واقعیت مادی زندگی آشکار می‌شود. کمبود معلم، کلاس‌های متراکم ۳۲ تا ۳۵ نفره، ساختمان‌های فرسوده و نبود امکانات کافی محصول سال‌ها سیاست کاهش هزینه‌های عمومی و انتقال بار بحران اقتصادی به دوش اکثریت فرودست جامعه بوده‌اند.

دولت فرانسه برای بودجه سال ۲۰۲۷ از برنامه‌ای برای ۵۴ میلیارد یورو صرفه‌جویی سخن گفته است. طرح توقف افزایش حقوق کارکنان دولت در سال ۲۰۲۷ نیز با مخالفت اتحادیه‌های کارگری روبه‌رو شده و کارکنان آموزش، بیمارستان‌ها و دیگر بخش‌های خدمات عمومی علیه سیاست‌های ریاضتی به میدان آمده‌اند. پرسش اساسی این است، چرا در جامعه‌ای با منابع و ثروت عظیم، تأمین آموزش، درمان و دیگر نیازهای عمومی دائماً در معرض «کاهش هزینه» قرار می‌گیرد؟

آموزش نهادی جدا از مناسبات تولید نیست. مدرسه بخشی از سازوکار بازتولید اجتماعی است؛ نیروی کار آینده را آموزش می‌دهد، مهارت‌های مورد نیاز اقتصاد را منتقل می‌کند و نسل جدید را برای ورود به مناسبات اقتصادی موجود آماده می‌سازد. اما همین نهاد، هنگامی

وارد یکصد و چهلیمین هفته خود شده است، در بیش از ۶۶ زندان کشور ادامه دارد و زندانیان با اعتصاب غذا و مقاومت جمعی، هر هفته علیه حکم مرگ و سیاست اعدام جمهوری اسلامی اعتراض می‌کنند. تداوم و گسترش این حرکت، آن هم از درون زندان‌ها و در شرایطی که خود زندانیان با خطر اعدام روبه‌رو هستند، نمونه‌ای برجسته از مقاومت در برابر ماشین سرکوب است. ما ضمن اعلام همبستگی کامل با زندانیان اعتصابی و خانواده‌های آنان، از همه نیروهای آزادی‌خواه، برابری‌طلب و مبارز می‌خواهیم از این کارزار و تمامی تلاش‌ها برای توقف اعدام‌ها حمایت کنند.

لغو اعدام باید به یکی از مطالبات مشترک جنبش کارگری و همه جنبش‌های آزادی‌خواه و برابری‌طلب تبدیل شود. کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان، معلمان، بازنشستگان، و همه انسان‌های آزادی‌خواه و برابری‌طلب در ایران منافع مشترکی در مقابله با سیاست ارباب و سرکوب دارند. هر اعدام باید با اعتراض روبه‌رو شود. هر حکم اعدام باید به موضوع مقاومت و اعتراض عمومی تبدیل گردد. دفاع از جان یک زندانی، دفاع از فردی جدا از جامعه نیست؛ دفاع از حق جامعه در برابر قدرتی است که می‌خواهد با کشتن و ارباب، خود را حفظ کند. مبارزه علیه مجازات اعدام و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی هر دو بخشی ناگسستنی از مبارزه علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و برای آزادی، برابری و رهایی اجتماعی می‌باشد. ما از همه تشکلهای کارگری، احزاب و سازمان‌های چپ، مترقی و آزادی‌خواه و نهادها و افراد مدافع حقوق انسان در سراسر جهان می‌خواهیم در برابر موج اعدام‌های جمهوری اسلامی سکوت نکنند و برای توقف فوری اجرای احکام اعدام و آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی، فشار و اعتراض بین‌المللی را گسترش دهند.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست ضمن محکوم کردن قاطعانه تمامی اعدام‌ها و احکام اعدام در ایران و حمایت همه جانبه از کارزار 'سه‌شنبه‌های نه به اعدام'، بر خواست‌های زیر تأکید می‌کند:

توقف فوری تمامی اعدام‌ها،

لغو بی‌قید و شرط مجازات اعدام!

آزادی بدون قید و شرط همه

زندانیان سیاسی و عقیدتی!

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

دوشنبه سیزده مهر ۱۴۰۵ برابر با پنجم اکتبر ۲۰۲۵

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمیتست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست درباره موج اعتراض علیه نابرابری‌های اجتماعی و طبقاتی در اروپا

دانش‌آموزان و دانشجویان با مبارزات معلمان، کارکنان بیمارستان‌ها و دیگر بخش‌های خدمات عمومی، یک پرسش اساسی را دوباره پیش روی جامعه قرار می‌دهد. آیا مبارزات پراکنده می‌توانند از مرزهای صنفی عبور کنند و به نیروی اجتماعی واحدی علیه سیاست‌های ریاضتی و مناسباتی که این سیاست‌ها را تولید می‌کنند تبدیل شوند. مسئله بر سر سازمان‌یابی، پیوند مبارزات و شکل دادن به قدرت اجتماعی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان است.

جنبش کنونی هنوز عمدتاً حول مطالبات آموزشی متمرکز است. اما هیچ مطالبه اجتماعی در خلأ اقتصادی و سیاسی شکل نمی‌گیرد. درخواست برای معلم بیشتر، کلاس کوچک‌تر، مدرسه مناسب و امکانات آموزشی کافی، در نهایت ما را به پرسشی بنیادین‌تر می‌رساند. ثروت اجتماعی چگونه توزیع می‌شود و چه کسانی درباره آن تصمیم می‌گیرند؟ چرا در زمان بحران، کمبود بودجه باید نخست گریبان آموزش و درمان را بگیرد؟ چرا تأمین نیازهای عمومی «هزینه» محسوب می‌شود، اما منابع عظیم جامعه می‌توانند در خدمت سودآوری سرمایه قرار گیرند؟ چه کسی تعیین می‌کند چه چیزی «ضروری» و چه چیزی «هزینه اضافی» است؟ و سرانجام، چه طبقاتی از این تصمیم‌ها سود می‌برند؟ از این نظر، پیوند میان دانش‌آموز، دانشجوی، معلم، پرستار، کارمند و کارگر یک ضرورت مادی و سیاسی است. معلم با کمبود نیرو و فرسودگی مدرسه روبه‌روست؛ پرستار با کمبود کارکنان و فشار کاری؛ کارگر با ناامنی شغلی و فشار دستمزد؛ دانش‌آموز و دانشجو با آینده‌ای که چشم‌انداز آن بیش از پیش با رقابت، بدهی، بی‌ثباتی و ناامنی گره خورده است. این‌ها مبارزات جدا از هم نیستند. ریشه‌های مشترکی دارند و همین ریشه‌های مشترک می‌توانند مبنای سازمان‌یابی مشترک قرار گیرند.

اتحادیه‌های دانش‌آموزی و دانشجویی برای سه‌شنبه ۶ اکتبر فراخوان تظاهرات سراسری داده‌اند. هم‌زمان، شمار مدارس درگیر اعتراض از حدود ۱۸۰ مدرسه در ۲۹ سپتامبر به ۳۵۶ مدرسه در ۳۰ سپتامبر و سپس به بیش از ۶۴۰ دبیرستان در اول اکتبر رسیده است. این ارقام نشان می‌دهند که نارضایتی موجود دیگر به چند مدرسه یا یک مطالبه محدود فروکاسته نمی‌شود. در عمق این اعتراض، پرسشی سیاسی و طبقاتی در حال شکل‌گیری است. اگر جامعه قادر به تولید این حجم از ثروت است، چرا اکثریت مردم باید برای ابتدایی‌ترین نیازهای اجتماعی با کمبود و ریاضت روبه‌رو باشند؟ پاسخ منطقی سرمایه روشن است: هزینه‌ها باید کاهش یابد، بودجه باید «متنصیب» شود و بار بحران باید به جامعه منتقل شود. اما از دل مبارزه اجتماعی می‌توان پاسخی کاملاً متفاوت را طرح کرد. آنچه جامعه تولید می‌کند، باید در خدمت نیازهای انسانی و رفاه عمومی قرار گیرد، نه در خدمت انباشت سود. بنابراین مسئله این نیست که چگونه می‌توان نظام موجود را کمی بهتر اداره کرد؛ بلکه این است که آیا می‌توان جامعه‌ای ساخت که در آن آموزش، درمان، مسکن، کار و زندگی شایسته انسانی، حق همگان باشد و ثروت اجتماعی در خدمت نیازهای انسان قرار گیرد. پاسخ به این پرسش، می‌تواند نقطه عزیمت مبارزه‌ای باشد که از اعتراض به ریاضت اقتصادی فراتر رود و به مبارزه برای دگرگونی سوسیالیستی جامعه سمتگیری کند.

علیه یک طرح توریستی برپا کرده بودند که. دولت آلبانی در قراردادی مبتنی بر فساد و تاراج، قصد داشت مجوز یک طرح چند میلیارد دلاری توریستی در سواحل آلبانی را به خانواده ترامپ از جمله داماد او کوشنر بدهد.

این جنبش ناشی از بحران ساختاری نظام سرمایه داری و مبارزه علیه سیاست ریاضت اقتصادی دول سرمایه داری است. نقطه مشترک بسیاری از اعتراضات در شهرهای اروپا و حتی برخی نقاط دیگر جهان نظیر تظاهرات عظیم اتحادیه‌های کارگری و مردم تونس در روز شنبه و نیز جنبش وسیع موسوم به "سوسک" در هند (که به نماد مقاومت نسل جوان این کشور علیه مشکلات آموزشی، بیکاری، فساد و تقلبات انتخاباتی تبدیل شده) یک چیز است: اعتراض به رشد شتابان نابرابری‌های طبقاتی و اجتماعی، بحران معیشت و سقوط قدرت خرید اکثریت اردوی کار و رنج. بحران مسکن و اجاره بهاء در شهرهای بزرگ، ثابت ماندن دستمزدها و حقوق ها، تورم و گرانی کالاها که با بحران انرژی در پی جنگ آمریکا و اسرائیل و ایران به اوج خود رسیده است، و عوارض ناشی از جنگ اوکراین و ... دیگر امکان یک زندگی نرمال و شرافتمندانه را برای اکثریت تپیدستان شهر و روستا ناممکن کرده است.

در چنین شرایطی دولت‌های سرمایه داری ضمن افزایش بودجه‌های امنیتی و پلیسی و نظامی و نیز اصرار بر عدم افزایش مالیات سرمایه داران و میلیاردرها، برای جبران کسری بودجه، راهی آسان‌تر از کاهش بودجه خدمات عمومی و اجتماعی در حوزه بهداشت، آموزش، مسکن، حقوق سالمندان، بازنشستگان و بیکاران و صد البته انجماد دستمزد کارگران، نمی‌بینند. در آمریکا نیز اگر چه هنوز اعتراضات وسیع سراسری خیابانی شکل نگرفته است، اما نارضایتی از سیاستهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی دولت ترامپ روزبروز در حال افزایش است. در طول هفت ماه جنگ ارتجاعی و ویرانگر

چند هفته است که شهرهای اروپایی زیر پای معترضان خیابانی می‌لرزد. جوانان خانواده‌های تهیدست و کارگران و زحمتکشان موتور محرک این خیزش عمومی هستند. این دور از اعتراضات سراسری ابتدا از یک مدرسه در حومه فقیرنشین شمال پاریس شروع شد. دانش‌آموزان دبیرستان "پل الوار" در روز شنبه، ۲۱ سپتامبر در اعتراض به وضعیت بسیار نامناسب بهداشتی و ساختمانی مدرسه (مانند وجود موش و سوسک، قطع آب سرویس‌های بهداشتی و دمای نامناسب کلاس‌ها) و همچنین کمبود شدید معلم و کادر آموزشی، دست به تظاهرات و تعطیلی مدرسه زدند؛ جرقه‌ای که به سرعت به یک بحران و جنبش سراسری در کل فرانسه تبدیل شد.

به دنبال دانش‌آموزان، دانشجویان، اتحادیه‌های کارگری، بازنشستگان، جلیقه زردها (رانندگان کامیون و...) و بخش‌های وسیعی از زحمتکشان در شهرهای مختلف فرانسه به خیابان آمدند. در روز شنبه ۱۷ اکتبر بیش از هشتصد هزار نفر در این رشته اعتراضات شرکت کردند که به گفته پلیس حدود دو هزار نفر دستگیر و تعداد زیادی مجروح شدند و در پاریس حداقل یک معترض به دنبال ایست قلبی جان باخت. این خیزش سراسری اگر چه در بسیاری موارد به صورت راهپیمایی و سردادن شعار و سرود خوانی بوده، اما به دنبال خشونت پلیس، در مواردی به جنگ و گریز خیابانی و نیز غارت و آتش زدن فروشگاه‌ها و مغازها و وسایل نقلیه انجامید. در برخی دیگر از کشورهای اروپایی نظیر اسپانیا، پرتغال، ایتالیا و آلبانی نیز شاهد تظاهرات و اعتراضات مشابه‌ای بوده ایم. در لیسبون پایتخت پرتغال معترضین همچنین اقدام به برپایی یک کمپ (اردوگاه) کرده‌اند که به صورت تحصن شبانه روزی ادامه دارد. در آلبانی دانشجویان در اعتراض به شرایط نامناسب دانشگاه‌ها و بالا بودن شهریه‌ها دست به تظاهرات زدند که به سرعت، بخش‌های وسیعی از مردم به ویژه در تیرانا را فرا گرفت. این مردم سال پیش نیز در جریان "جنبش فلامینگو" اعتراضات وسیعی را

مدرسه، دانشگاه، خیابان و کارخانه،

مبارزه علیه برنامه ریاضت اقتصادی دولت‌های سرمایه‌داری

به جای پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماعی آنان، احتمال تبدیل بحران آموزشی به بحرانی سیاسی و نسلی را افزایش می‌دهد.

در اسپانیا، اعتصاب نامحدود معلمان مدارس دولتی مادرید از ۱۴ اکتبر، با مشارکت حدود ۶۵ هزار معلم فراخوانده‌شده، بر پیوند میان شرایط کار و کیفیت آموزش تأکید دارد. افزایش ۶۰۰ یورویی دستمزد ماهانه، کاهش شمار دانش‌آموزان در کلاس‌ها، استخدام نیروی بیشتر و بهبود امکانات مدارس از مطالبات اصلی معلمان است. اعتراض به اولویت‌دادن دولت منطقه‌ای به بخش خصوصی نیز نشان می‌دهد که مناقشه بر سر آموزش، در اساس، مناقشه‌ای درباره حق همگانی دسترسی به خدمات عمومی است. مبارزه معلمان زمانی قدرت بیشتری می‌یابد که با مطالبات دانش‌آموزان و خانواده‌های کارگری پیوند بخورد.

در آلبانی، اعتراض دانشجویان تیرانا از مشکلات دانشگاهی فراتر رفته و ناراضی‌ای از بیکاری، فقر، فساد دولت و آینده نامطمئن را بازتاب داده است. تجمع گسترده ۱۳ اکتبر و مطالبه استعفای نخست‌وزیر، بیانگر بحرانی اجتماعی است که در آن تحصیلات عالی نیز تضمینی برای دستیابی به شغل و زندگی شایسته انسانی نیست. هنگامی که جامعه امکان تحصیل را فراهم می‌کند، اما فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی را در اختیار همگان نمی‌گذارد، خشم و ناراضی جوانان به اعتراض علیه ساختارهای حاکم تبدیل می‌شود.

در شیلی، کاهش بودجه آموزش در لایحه بودجه سال ۲۰۲۷، اعتراض بیش از ۲۰ هزار دانشجو و کارگر را در اول اکتبر برانگیخت. کاهش اعتبارات دانشگاه‌های دولتی، پژوهش و دبیرستان‌ها، همراه با حذف برنامه توزیع لپ‌تاپ میان دانش‌آموزان، نشان می‌دهد که سیاست ریاضتی چگونه فرصت‌های آموزشی را محدود می‌کند. معترضان هم‌زمانی این کاهش‌ها با معافیت‌های مالیاتی برای شرکت‌های معدنی و سرمایه مالی را نشانه اولویت‌های طبقاتی دولت

اعتراض‌های دانش‌آموزان، دانشجویان، معلمان و کارگران در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که بحران آموزش عمومی را نمی‌توان مسئله‌ای محدود به مدارس و دانشگاه‌ها دانست. این بحران بخشی از تعرض گسترده‌تر سیاست‌های ریاضتی به خدمات عمومی، دستمزدها و شرایط زندگی طبقه کارگر است. هنگامی که دولت‌ها به بهانه کمبود منابع، بودجه آموزش و خدمات اجتماعی را کاهش می‌دهند، اما منافع سرمایه و بازارهای مالی را در اولویت قرار می‌دهند، هزینه بحران بر دوش کارگران، خانواده‌های کم‌درآمد و نسل جوان می‌افتد. از این زاویه نگاه، دفاع از آموزش عمومی بخشی از مبارزه طبقاتی بر سر توزیع ثروت، قدرت و فرصت‌های اجتماعی است؛ مبارزه‌ای که در فرانسه، اسپانیا، آلبانی و شیلی و در اعتصاب‌های کارگری پرتغال نمودهای گوناگونی یافته است. در فرانسه، اعتراض‌های سراسری دانش‌آموزان در واکنش به کمبود معلم، کلاس‌های پرازدحام، فرسودگی مدارس و ناکافی بودن امکانات آموزشی گسترش یافته است. در پنجمین روز بسیج اعتراضی، اتحادیه‌های جوانان شمار شرکت‌کنندگان را ۴۸۰ هزار نفر اعلام کردند و وزارت آموزش از تأثیر جدی اعتراض‌ها بر دبیرستان‌های کشور خبر داد. این جنبش در شرایطی شکل گرفته که دولت قصد دارد حدود ۵۴ میلیارد یورو از مخارج برنامه‌ریزی‌شده بکاهد؛ آن هم در حالی که نوسازی مدارس به سرمایه‌گذاری گسترده نیاز دارد. بنا بر آمار وزارت آموزش فرانسه، نزدیک به ۱۰ درصد ساعات تدریس در دبیرستان‌های دولتی بدون معلم مانده است. پیامد این وضعیت طبقاتی است. در حالی که خانواده‌های مرفه امکان استفاده از مدارس خصوصی دارند، اما فرزندان خانواده‌های کارگری بیش از دیگران از افت کیفیت آموزش عمومی آسیب می‌بینند. برخورد قضایی با معترضان نیز ابعاد سرکوبگرانه سیاست دولت را آشکار می‌کند. بنا بر آمار منتسب به وزارت کشور فرانسه از آغاز اعتراض‌های دانش‌آموزی، ۷۹۵۰ نفر بازداشت و تحت نظر پلیس قرار گرفته‌اند که ۸۵ درصد آنان زیر ۱۸ سال بوده‌اند. این اقدامات سرکوبگرانه و بگیر و ببند معترضان

آمریکا و ایران، جدا از گسترش فلاکت اقتصادی در کشور ما، مردم آمریکا نیز بیش از صد میلیارد دلار هزینه بیشتری بابت مصرف بنزین و گازوئیل پرداخت کرده‌اند که این اتوماتیک وار روی قیمت سایر کالاها و خدمات تأثیر می‌گذارد. این در حالی است که در همین دوره دو کمپانی عظیم نفتی آمریکا - اکسان موبایل و شورون - بیش از چهل میلیارد دلار سود خالص داشته‌اند و بانک‌های آمریکا بیش از ۱۷۵ میلیارد دلار سود خالص ثبت کرده‌اند و سه کمپانی اسلحه‌سازی، ضمن کسب دهها میلیارد دلار سود، حدود ۹۰۰ میلیارد دلار نیز سفارش تازه دریافت کرده‌اند. این بحران جهانی - یعنی سقوط شتابان معیشت و زندگی کارگران و زحمتکشان - نتیجه عملکرد مستقیم نظام سرمایه داری است که روزبروز فاصله طبقاتی دهک‌های پائین جامعه با دهک‌های فوقانی را به ابعاد نجومی رسانده است.

نظامی که در جستجوی سود بیشتر هم استثمار انسانها را افزایش داده و هم طبیعت و سیاره زمین را به سوی نابودی و انقراض تدریجی سوق داده است. برپایی جنگ و ویرانی و کشتار جمعی دائمی که نیاز کمپانی‌های امپریالیستی به ویژه میلیتاریستی است نیز ابعاد بحران اقتصادی و انسانی را در سراسر دنیا افزایش داده است. این بحران‌ها و نابرابریها بار دیگر حقانیت نقد رادیکال ما سوسیالیست‌های انقلابی را بر نظام جهنمی سرمایه داری به اثبات می‌رساند. نظامی که همین حالا حدود یک میلیارد گرسنه و بیش از صد و سی میلیون پناهنده و آواره روی دست بشریت گذاشته است. از اینرو نیروهای سوسیالیست و رادیکال باید ضمن حضور فعال در جنبش‌ها و خیزش‌های مردمی جاری، ضرورت عبور از سرمایه داری و نه صرفاً اصلاح و به عقب نشینی وادار کردن موردی آن را در پیش روی کارگران و زحمتکشان قرار دهند. در این میان باید توجه داشت که در بطن رشد بحران‌های اجتماعی و اقتصادی، این فقط گفتمان سوسیالیستی و ضد سرمایه داری نیست که زمینه رشد بیشتری پیدا می‌کند، بلکه جریانات نئوفاشیست نیز با دادن آدرس غلط به توده‌های محروم، سعی در تبلیغ و ترویج بدیل ضدانسانی خود دارند که به جای اشاره به ریشه طبقاتی و نهادینه شده این بحران‌ها در نظام سرمایه داری، به عوامل حاشیه‌ای نظیر این یا آن سیاست دولت و یا "خطر مهاجرین و اقلیتهای ملی و مذهبی" اشاره می‌کنند تا اذهان کارگران و فرزندان آنها را از ریشه اساسی فساد، بحران و نابرابری یعنی سیستم سرمایه داری منحرف کنند.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست، قاطعانه از مبارزات، خواستها و خیزش اردوی کار و رنج در برابر نظام سرمایه داری و دولت‌های ضد مردمی حمایت میکند. ما از همه فعالین این شورا می‌خواهیم که در شهرهای محل اقامت شان فعالانه در اعتراضات توده‌ای جاری شرکت کنند.

زنده باد همبستگی جهانی کارگران و زحمتکشان

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

۲۰ اکتبر ۲۰۲۶

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

ضرورت ایجاد "رسانه مشترک سوسیالیستی"

هلمت احمدیان



بمب‌ها و موشک‌هایشان، به مدیا و جنگ رسانه ای متکی هستند. حکومت‌های یاغی را "ادب" می‌کنند و به کمک همان رسانه برایشان آلت‌رناتیو سازی می‌کنند. کشتار کودکان و نسل کشی در فلسطین را امری عادی و مشروع جلوه می‌دهند و ...

نقش موزیانه خبرگزاری "بی.بی.سی" را در آستانه‌ی انقلاب ۵۷ برای قالب کردن خمینی، فراموش نشده است. نقش ناموفق و "از دور خارج شده" تلویزیون "من و تو" برای رونمایی از جلال ساواکی "ثابتی" از یاد نرفته است. تلاش مزورانه و شکست خورده شبکه "ایران اینترنشنال" برای آلت‌رناتیو سازی بی ریشه "پهلوی سوم" در جنبش انقلابی سال ۱۴۰۴ را دیدیم و ... با این حال این رسانه‌ها که بسان مدافعان "با جیره و مواجب" اقلیت ستمگر و استثمارگر عمل می‌کنند، صرفنظر از موفقیت یا عدم موفقیتشان در مقاطعی بسان ابزارهای موثر برای به بیراهه کشاندن عزم اکثریت جامعه و جنبش‌های اجتماعی و انقلابی عمل کرده و می‌کنند و نباید آنها را دست کم گرفت و این امر تنها با توجه جدی و آگاهانه نیروهای چپ و کمونیست به این عرصه، یعنی ضرورت دستیابی به یک "رسانه قدرتمند چپ"، که به آن کم توجهی شده عملی می‌گردد. باید این واقعیت را برسمیت شناخت که اگر رسالت رسانه بورژوازی راضی نگه داشتن مخاطبینشان به وضع موجود و ناامید کردن و دور کردن شان از کنشگری و عزم برای تغییر و رهایی است، برای ما کاربرد رسانه بازتاب صدای بی صدایان و اکثریت محروم و تهیدست جامعه است. اگر این عرصه را جدی تر بگیریم میتوانیم قدم‌های موثری در راه آگاهی بخشی، سازمانیابی و به قدرت رسیدن توده های کارگر و زحمتکش و محروم جامعه برداریم.

در عصر کنونی که مدیا از انحصار

صاحبان قدرت خارج شده و به کمک

در جهانی که بخش بزرگی از فضای عمومی زیر سلطه سرمایه، دولت‌ها و شرکت‌های عظیم رسانه‌ای قرار دارد، صرفاً «داشتن نظر» کافی نیست. مسئله اساسی این است که چه کسی امکان تولید، توزیع و تثبیت روایت‌های سیاسی و اجتماعی را بر اساس دیدگاه‌های طبقاتی اش در اختیار دارد. در چنین شرایطی، سوسیالیست‌ها نمی‌توانند صرفاً به رسانه‌های موازی و کم بیننده، انتشار پراکنده و بیانه‌ها بسنده کنند. نمی‌توانند تلاش برای ایجاد یک "رسانه مشترک سوسیالیستی" را یک پروژه تزئینی و یا اقدامی برای افزایش بازدید و دنبال‌کننده بدانند، بلکه باید آن را یک ضرورتی سیاسی بدانند.

رسانه در عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم حرف اول را می‌زند، فکر و ذهنیت بشریت را می‌سازد و یکی از ابزارهای اصلی پیشبرد سیاست است. نقش رسانه برای صاحبان سرمایه، مسخ توده‌های کار و زحمت است، تا عزم برای تغییر را عقیم سازد و آنها را به موقعیت فلاکت بار و بردگی سرمایه راضی نگه دارد. دروغ را با زرنگی خاص و تخصصی، به گونه ای عرضه می‌کند که کالایش را "مردم پسند" جلوه دهد و آنها را به سمتی سوق دهد که در راستای منافعشان است. رسانه برای آنها در خدمت سیاست‌های کلان و کاربردی شان قرار دارد و برای آن هزینه‌های کلان اختصاص داده‌اند. دانشگاه دارند و ژورنالیست تربیت می‌کنند و همه ظرافت‌ها و فن‌های جذب مخاطب را به آنها یاد می‌دهند. آنها در همه جا حاضر هستند. خبر و ماتریال تهیه می‌کنند و آنها را "پرونده" و در جهت منافعشان "بازسازی" می‌کنند. "واقع گرا"یند تا در میان سطوح، واقعه‌ها و رویدادها را به سویی ببرند، که به جهت گیری‌های سیاسی برنامه ریزی شده و تنظیم شده در اتاق‌های فکرشان یاری رسانند. برای جنگ‌های تجاوزکارانه‌شان قبل از متوسل شدن به آتش بار

معافیت‌های مالیاتی برای شرکت‌های معدنی و سرمایه مالی را نشانه اولویت‌های طبقاتی دولت می‌دانند. مسئله صرفاً کمبود منابع نیست، بلکه چگونگی تخصیص ثروت اجتماعی و گروه‌هایی است که از تصمیم‌های اقتصادی سود می‌برند یا زیان می‌بینند. اعتصاب‌های کارگری پرتغال نیز اهمیت قدرت سازمان‌یافته نیروی کار را در مقابله با سیاست‌های اقتصادی و فشار بر خدمات عمومی برجسته می‌کند. اعتصاب، برخلاف اعتراض صرفاً نمادین، می‌تواند روند تولید و فعالیت اقتصادی را مختل سازد و هزینه اقتصادی و سیاسی بی‌اعتنایی به مطالبات کارگران را افزایش دهد. پیوند چنین مبارزاتی با جنبش‌های دانشجویی و دانش‌آموزی می‌تواند اعتراض‌های پراکنده را به نیرویی اجتماعی و به اهرم فشار سیاسی برای تحقق مطالبات مشترک تبدیل کند. با وجود تفاوت‌های ملی، وجه مشترک این تحولات روشن است. برنامه ریاضت اقتصادی دولت‌های سرمایه‌داری، خصوصی‌سازی، کاهش سرمایه‌گذاری عمومی و انتقال هزینه‌های بحران به مردم، نابرابری طبقاتی را بازتولید و عمیق‌تر می‌کنند. آموزش در جامعه سرمایه‌داری نه فقط وسیله رشد فردی، بلکه بخشی از فرایند بازتولید نیروی کار و مناسبات اجتماعی موجود است. هنگامی که کیفیت آموزش به درآمد خانواده وابسته می‌شود، امتیاز اقتصادی به امتیاز آموزشی و سپس به فرصت شغلی و موقعیت اجتماعی تبدیل می‌شود. بدین ترتیب، نابرابری نسل حاضر به نسل بعد منتقل می‌شود.

پاسخ به این بحران مستلزم دفاع از آموزش رایگان و باکیفیت، استخدام فوری معلمان، افزایش دستمزدها متناسب با تورم واقعی، کاهش تراکم کلاس‌ها، تأمین بودجه کافی و مقابله با خصوصی‌سازی و سیاست‌های ریاضت اقتصادی است. تحقق این مطالبات به سازمان‌یابی پایدار و همبستگی میان دانش‌آموزان، دانشجویان، معلمان و دیگر بخش‌های طبقه کارگر نیاز دارد. سازمانیابی این مبارزات در مدارس، دانشگاه‌ها، محله‌ها و محل‌های کار می‌تواند زمینه هماهنگی و گسترش این همبستگی را فراهم کند. لازم است مدرسه و دانشگاه و محله و کارخانه به هم پیوندند. وظیفه کمونیست‌ها، حضور فعالانه در این مبارزات و حمایت قاطع از مطالبات واقعی دانش‌آموزان، دانشجویان، معلمان و کارگران و تلفیق مبارزه برای تحقق این مطالبات با مبارزه علیه مناسبات ظالمانه سرمایه داری است. گسترده‌ی اعتراض به تنهایی پیروزی را تضمین نمی‌کند؛ تداوم مبارزه، سازمان‌یابی و استراتژی سیاسی روشن برای تغییر مناسبات نابرابر قدرت و ثروت ضروری است.



"مدیای اجتماعی"، هر فرد می تواند یک رسانه باشد" موقعیت بهتری برای نیروهای چپ و کمونیست فراهم شده است. باید ضرورت "رسانه مشترک سوسیالیستی" را دریافت و ملزومات عملی آن را فراهم کرد.

+++

سؤال فراروی ما که نه پول و امکانات قدرت های سرمایه را داریم و نه توانایی فنی و تخصصی ژورنالیستی آنها، این است که چگونه می توانیم وارد جنگ رسانه ای با سرمایه بشویم؟ چگونه می توانیم صدای بی صدایان باشیم و آینده زندگی و مبارزات محرومان! چگونه می توانیم گفتمان راهی بخش سوسیالیستی در جامعه را موثرتر تقویت کنیم؟ آیا می توان فضایی ساخت که در آن نیروهای مختلف سوسیالیستی، با حفظ استقلال نظری و سازمانی خود، در تولید یک رسانه قدرتمند شریک شوند؟ امروز صداهای سوسیالیستی، کارگری و ضد سرمایه داری وجود دارند، اما اغلب در جزیره های جدا از یکدیگر فعالیت می کنند. هر گروه نشریه، تلویزیون، کانال، پادکست یا صفحه خود را دارد و بسیاری از فعالان، انرژی زیادی را صرف بازتولید کاری می کنند که گروهی دیگر نیز در جایی دیگر انجام می دهد. این پراکندگی فقط یک مشکل فنی نیست. پراکندگی رسانه ای می تواند به پراکندگی سیاسی نیز دامن بزند. مخاطب بیرونی با مجموعه ای از صداهای منفصل مواجه می شود که گاه حتی در ابتدایی ترین مسائل، تصویری مشترک از واقعیت اجتماعی ارائه نمی کنند. "رسانه مشترک سوسیالیستی" می تواند نقطه مقابل این وضعیت باشد، نه با حذف تفاوت ها، بلکه با ایجاد بستری که تفاوت ها در آن قابل گفت و گو، نقد و هم افزایی باشند. هدف "رسانه سوسیالیستی" تبدیل مخاطب به مصرف کننده نیست، بلکه تولید آگاهی، تحلیل، آموزش سیاسی و ایجاد امکان ارتباط میان مبارزات و مطالبات اجتماعی است. البته نباید از رسانه انتظار داشت کاری را انجام دهد که تنها از عهده سازمان یابی اجتماعی و احزاب و سازمان های سیاسی برمی آید. رسانه به تنهایی نمی تواند طبقه ای را سازمان دهد، جنبشی ایجاد کند یا تناقض های درونی چپ را حل کند. اما بدون یک زیرساخت رسانه ای قدرتمند، بسیاری از تجربه های سازمان یابی نیز پراکنده و موقتی باقی می مانند. واقعیت این است که با شیوه کار پراکنده و سنتی نمی شود بطور موثر به این اهداف نائل آمد و با توده ها و بویژه با نسل جوان، ارتباطی ارگانیک برقرار کرد. باید شیوه کار جذاب و موثر کار در رسانه ها، تلویزیون و شبکه های اجتماعی را بگونه ای که توجه مخاطب را بخود جلب کند یاد گرفت و بکار برد. نفس اینکه ما حقانیت داریم، برای جذب مخاطبینی که تحت تاثیر تبلیغات شبانه روزی مدیای بورژوازی هستند کافی

نیست. اینکه شکل ارائه کار در این رابطه نقش ایفا میکند، مطلقاً به معنای تقلید از شیوه کار رسانه های بورژوازی نیست، اما باید پذیرفت که بهره گیری از تخصص های روزنامه نگاری امری ضروری است. برای اینکه بتوان به کمک رسانه، ارتباطی زنده و موثر با مخاطب برقرار کرد، باید از انعکاس مشغلات واقعی و ملموس زندگی، گذران، معیشت و مبارزه آنها حرکت کرد. غامض گویی و کلی گویی فاصله بین نیروهای پیشرو را با توده هایی که با ریشه های فقر و بی حقوقی شان واقف نیستند پر نمی کند.

"رسانه مشترک سوسیالیستی" باید مخاطب بسیار وسیع تری را در نظر بگیرد. کارگری که با افزایش اجاره خانه روبه روست؛ جوانی که آینده شغلی خود را مبهم می بیند؛ مهاجری که با تبعیض مواجه است؛ پرستاری که از فشار کاری فرسوده شده؛ دانشجویی که با شهریه و ناامنی اقتصادی دست و پنجه نرم می کند؛ یا انسانی که صرفاً احساس می کند نظم موجود دیگر قابل دفاع نیست اما هنوز زبان سیاسی جایگزین خود را پیدا نکرده است. وظیفه رسانه این نیست که برای چنین مخاطبی از بالا نسخه سیاسی بپیچد. وظیفه آن است که تجربه های پراکنده اجتماعی را به یکدیگر مرتبط کند و نشان دهد مشکلاتی که فردی و خصوصی به نظر می رسند، چگونه می توانند ریشه های ساختاری و مشترک داشته باشند. رسانه مشترک باید بستری برای شنیدن باشد: گزارش از محیط های کار، روایت زندگی، مصاحبه با فعالان اجتماعی، تحلیل تجربه های سازمان یابی و انعکاس مبارزات محلی و بین المللی. در این مدل، خبرنگار و نویسنده صرفاً تولیدکننده محتوا نیستند؛ آن ها واسطه ای برای انتقال تجربه های اجتماعی و تبدیل تجربه پراکنده به دانش عمومی اند.

+++

از این روسوسیالیست ها لازم است ضرورت سیاسی ایجاد یک "رسانه مشترک قدرتمند سوسیالیستی" را امری ممکن و ضروری دانسته و روی چگونگی دستیابی به آن وارد دیالوگی رفیقانه شوند. مسئله کمبود امکان نیست؛ مسئله اراده برای همکاری و ساختن است. رسانه مشترک ما ضمن اینکه فن کار را با اتکا به همدیگر، یاد می گیرد و بکار می گیرد، می کوشد گفتمانی سوسیالیستی را در مقیاسی وسیع تر و قدرتمند اثباتا به گفتمان جنبش های اجتماعی تبدیل کند. چپ ها و کمونیست ها تنها راوی بی طرف دردها و محنت های درون جامعه نیستند. افشاگران بیطرف و ناجیان خیرخواه نیستند، بلکه مبارزان تغییر وضع موجود نظام سرمایه داری و ایجاد جامعه ای برابر هستند. آرمان ما زمانی می تواند نظم وارونه سرمایه داری را تغییر دهد که راهکارها و استراتژی سوسیالیستی به گفتمان هژمونیک جنبش های

اجتماعی تبدیل شود. رسانه اگر برای بورژوازی ابزار تحمیل توده ها و حفظ نظم موجود است، چرا برای کمونیست ها و نیروهای چپ و آزادیخواه، ابزار تغییر و کسب قدرت سیاسی و طبقاتی کارگران و توده های محروم و ستمدیده جامعه نباشد؟

+++

اگر چه ما برای تحقق این امر از صفر شروع نمی کنیم. اما هنوز پروژه ای موثر برای بهم نزدیک کردن دهها تریبون تلویزیونی و رسانه ای چپ نداریم. جمعی از نیروهای چپ و کمونیست فعالیت های امید بخشی را در این راستا شروع کرده اند، اما هنوز موزی کاری حرف اول را می زند. هنوز فعالیت های رسانه ای که از طرف نیروهای چپ و کمونیست انجام می گیرد، پراکنده و کم اثر است. تلاش "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" برای یک تلویزیون مشترک و تولید یک برنامه روزانه تحت نام "دموکراسی شورایی" قدمی مثبت، اما ناکافی است. نیروهای "شورای همکاری" یک شبکه ۲۴ ساعته تلویزیونی را در دست دارند، که بخش اعظم ساعات آن مربوط به برنامه سازمان ها و احزاب این شورا است. ساعات برنامه مشترک را که می تواند زیر بنای یک "رسانه مشترک سوسیالیستی" باشد می تواند تدریجاً گسترش داد. این تریبون موجود می تواند به تریبونی برای جمع بسیار فزاینده تبدیل شود. همگرایی و همکاری حول "رسانه مشترک" در عین حال یک همکاری "برد، برد" در راستای گسترش و همکاری مشترک سوسیالیست هاست. "شورای همکاری" می تواند به بسیاری از انسان های چپ و کمونیستی که در کار رسانه تجربه و توانایی دارند متکی شود. این جهت گیری از یک طرف از نظر کیفی و کمی تلویزیون مشترک را تقویت می کند و نیروهای شورا و خارج شورا را در یک پروژه همکاری و همگامی همسو میکند و از طرف دیگر می تواند تریبونی برای فعالین کمونیست منفرد و مستقل و نهادهای چپ و کمونیست محلی و سراسری باشد که صدایشان را گسترده تر و موثرتر به مخاطبین برسانند.

اگر چه نیروهای دیگری هم روی این همصدایی کار می کنند، اما این امر می تواند یک پروژه معین برای "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" باشد که دست همکاری بسوی دهها نفر و نهادی که هم اکنون در کارهای مدیایی فعالیت دارند دراز کند و آنها را برای مشارکت در کار تلویزیونی و رسانه ای دعوت کند و با امکاناتی را در اختیار آنها بگذارد. امید است که این سطور فراخوانی به همه رفقا و نهادهای چپ و کمونیست باشد که در راستای ایجاد رسانه ای مشترک و قدرتمند همگامی کنند.



آرام فرج الهی

زن‌کشی؛ خشونت‌ی ساختاری در نظام مردسالار و سرمایه‌داری

با توجه به روش گردآوری، تعریف‌های حقوقی و میزان گزارش‌دهی هر کشور خواند. این ملاحظه از اهمیت مسئله کم نمی‌کند؛ برعکس، نشان می‌دهد که ابعاد واقعی خشونت ممکن است از آنچه در داده‌های رسمی دیده می‌شود گسترده‌تر باشد.

در ایران نیز قتل زنان در بستر خشونت خانوادگی، کنترل مردانه رخ می‌دهد. گزارش‌های منتشرشده از سوی نهادهای حقوق بشری، از جمله هنگام، ابعاد نگران‌کننده‌ای از این وضعیت را نشان می‌دهند. بر اساس یکی از گزارش‌های منتشرشده، دست‌کم ۲۰۷ مورد زن‌کشی در سال میلادی ۲۰۲۵ ثبت شده است؛ در ۳۱ مورد، انگیزه موسوم به ناموسی مطرح شده که حدود ۱۴/۵ درصد از موارد گزارش‌شده را تشکیل می‌دهد. در گزارش‌های مربوط به سال ۲۰۲۴ نیز دست‌کم ۱۹۱ مورد ثبت شده بود. منبع دیگری شمار زنان به‌قتل‌رسیده در سال ۲۰۲۵ را ۱۸۷ نفر اعلام کرده و از افزایش موارد نسبت به سال‌های پیش سخن گفته است. حتی بر پایه محافظه‌کارانه‌ترین برآوردها، شمار قابل‌توجهی از زنان در ایران به دست مردان خانواده یا نزدیکان خود کشته می‌شوند و بسیاری از این قتل‌ها در شرایطی رخ می‌دهند که کنترل بر زندگی زنان از پیش وجود داشته است. برخی گزارش‌ها همچنین به زنانی اشاره کرده‌اند که پس از درخواست طلاق به قتل رسیده‌اند، دخترانی که در کودکی ازدواج کرده بودند و زنانی که ازدواجشان با اجبار همراه بوده است. هر مورد نیازمند بررسی مستقل است، اما کنار هم قرار گرفتن این روایت‌ها پرسشی اساسی پیش می‌کشد، چه شرایطی باعث می‌شود تصمیم یک زن برای ترک رابطه، نپذیرفتن ازدواج یا تغییر مسیر زندگی، به خطری مرگبار تبدیل شود؟ باید دید چه مناسباتی به مرد اجازه می‌دهد انتخاب زن را توهین به خود تلقی کند و چه نهادهایی پیش از وقوع قتل، صدای تهدید و درخواست کمک را نادیده می‌گیرند.

تقلیل این قتل‌ها به «اختلاف خانوادگی» یکی از شیوه‌هایی است که خشونت ساختاری را از دید پنهان می‌کند. اختلاف خانوادگی اصطلاحی خنثی به نظر می‌رسد، اما هنگامی که یک طرف رابطه از قدرت اقتصادی، حقوقی و اجتماعی بیشتری برخوردار است و طرف دیگر برای خروج از آن رابطه با تهدید، محرومیت یا خطر جانی مواجه می‌شود، سخن گفتن از اختلافی برابر گمراه‌کننده است. رابطه‌ای که در آن مرد خود را صاحب

رشته‌ای مشترک دیده می‌شود، مردانی که استقلال زنان را تهدیدی علیه اقتدار خود می‌دانند و مناسبات اجتماعی‌ای، سیاسی و طبقاتی که هزینه اعمال سلطه را برای خشونت‌گران پایین نگه می‌دارند.

برآوردهای مشترک دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد و نهاد زنان سازمان ملل نشان می‌دهد که در سال ۲۰۲۳ حدود ۸۵ هزار زن و دختر در سراسر جهان به‌طور عمدی کشته شدند. بنا بر همین برآوردها، نزدیک به ۵۱ هزار نفر از آنان به دست همسر، شریک عاطفی یا یکی دیگر از اعضای خانواده جان باختند؛ رقمی معادل حدود ۱۴۰ زن و دختر در هر روز. گزارش‌های مربوط به سال ۲۰۲۴ نیز از کشته‌شدن حدود ۸۳ هزار زن و دختر در



جهان حکایت دارند که نزدیک به ۵۰ هزار مورد آن به دست شریک عاطفی یا اعضای خانواده رخ داده است؛ یعنی به‌طور متوسط حدود ۱۳۷ نفر در روز. این ارقام، با وجود تفاوت‌های احتمالی در شیوه ثبت و طبقه‌بندی موارد، واقعیتی هولناک را آشکار می‌کنند: برای شمار بزرگی از زنان، خانه و رابطه‌ای که باید محل امنیت باشد، به محل خطر مرگ تبدیل می‌شود. این واقعیت تصویر رابجی را به چالش می‌کشد که خشونت را عمدتاً به خیابان، جنگ یا برخورد با غریبه‌ها محدود می‌کند. در بسیاری از موارد، قاتل کسی است که قربانی او را می‌شناسد، با او زندگی کرده یا ناچار بوده در برابر قدرت اقتصادی، خانوادگی و اجتماعی‌اش پاسخ‌گو باشد.

البته همه قتل زنان را نمی‌توان بدون بررسی دقیق در یک دسته واحد قرار داد. اصطلاح زن‌کشی به قتل زنان به دلیل جنسیت آنان اشاره دارد، اما ثبت رسمی همه موارد با این تعریف یکسان نیست. قتل به دست شریک عاطفی یا عضو خانواده نیز لزوماً در همه نظام‌های آماری با عنوان زن‌کشی ثبت نمی‌شود. قتل‌های موسوم به ناموسی هم تنها بخشی از خشونت مرگبار علیه زنان‌اند و ممکن است در آمارهای رسمی زیر عنوان‌های دیگری ثبت شوند. از همین رو، آمارهای جهانی را باید

زن‌کشی خشم لحظه‌ای، اختلاف خانوادگی، حسادت یا انحراف فردی نیست و نمیتوان آن را به این موارد تقلیل داد. مردی که همسر، شریک عاطفی، دختر یا خواهر خود را به قتل می‌رساند، او در جهانی زندگی می‌کند که در آن مالکیت بر بدن و زندگی زنان، کنترل بر انتخاب‌های عاطفی و جنسی آنان و حق تصمیم‌گیری درباره سرنوشتشان، هنوز در بخش‌هایی از جامعه امری طبیعی یا دست‌کم قابل توجیه تلقی می‌شود. این خشونت زمانی به زن‌کشی منجر می‌شود که سلطه مردانه با احساس مالکیت، تهدید استقلال زن و اطمینان از مصونیت در برابر مجازات به هم می‌رسند.

قتل‌هایی که با عنوان «ناموسی» شناخته می‌شوند، یکی از آشکارترین جلوه‌های این مناسبات‌اند. در چنین قتل‌هایی، زن حامل اعتبار و آبروی خانواده تصور می‌شود؛ اعتباری که گویا با پوشش، روابط عاطفی، ازدواج، طلاق و حتی حضور او در فضای عمومی تعیین می‌شود. تصمیم زن برای پایان دادن به یک رابطه، انتخاب شریک زندگی، رد ازدواجی اجباری یا سرپیچی از خواست خانواده ممکن است از سوی مردان خانواده تعرضی به اقتدار آنان تلقی شود. در این منطق، زنی که از فرمان‌برداری سر باز می‌زند، نه صاحب حق انتخاب، بلکه متهم به شکستن نظم خانواده معرفی می‌شود؛ نظمی که بقای آن را مهم‌تر از جان و آزادی زن می‌دانند.

واژه «ناموس»، به ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به کنترل و خشونت تبدیل شده است؛ ابزاری که به مردان خانواده اختیار می‌دهد درباره بدن و زندگی زنان داوری کنند و در مواردی، حتی قتل آنان را عملی قابل دفاع جلوه دهند. قربانی در چنین روایتی به تدریج از جایگاه انسانی برخوردار از حقوق مستقل خارج می‌شود و به مسئله‌ای برای حل و فصل «آبروی خانواده» بدل می‌گردد. همین جابه‌جایی معنایی، از مهم‌ترین پایه‌های ایدئولوژیک خشونت ناموسی است؛ به جای آنکه قاتل پاسخ‌گوی تعرض خود به حق حیات باشد، زندگی و رفتار زن به موضوع محاکمه تبدیل می‌شود. با این همه، زن‌کشی محدود به خانواده‌های سنتی، جوامع مذهبی یا کشورهای نیست که قتل ناموسی در آن‌ها شناخته‌شده‌تر است. خشونت مرگبار علیه زنان در جوامع گوناگون، با نظام‌های طبقاتی، حقوقی، فرهنگ‌ها و سطوح متفاوت وضعیت اقتصادی رخ می‌دهد. ممکن است شکل بروز آن متفاوت باشد، اما در بسیاری از موارد،



اختیار زن می‌داند، صرفاً رابطه‌ای پرتنش نیست؛ رابطه‌ای است که در آن نابرابری قدرت می‌تواند به خشونت تبدیل شود. فرهنگ پدر/مردسالارانه این نابرابری را از طریق خانواده، آموزش، عرف، رسانه، نهادهای مذهبی و قوانین بازتولید می‌کند. از کودکی، بسیاری از دختران و پسران با انتظاراتی متفاوت پرورش می‌یابند. از دختر خواسته می‌شود مراقب رفتار، پوشش، روابط و اعتبار خانواده باشد؛ از پسر انتظار می‌رود اقتدار خود را حفظ کند، از زیر بار تحقیر نرود و در برابر آنچه تعرض به شأن مردانه تلقی می‌شود، واکنش نشان دهد. این تقسیم نقش‌ها به خودی خود در همه خانواده‌ها به خشونت منجر نمی‌شود، اما بستری فراهم می‌کند که در آن کنترل زن رفتاری طبیعی و مقاومت او رفتاری ناپسند یا تحریک‌آمیز معرفی می‌شود.

در این نظم، مفهوم «آبرو» کارکردی سیاسی دارد؛ هرچند اغلب در قالب امری خصوصی و خانوادگی ظاهر می‌شود. آبروی خانواده به رفتار زنان گره زده می‌شود، اما قدرت تصمیم‌گیری درباره معنای این آبرو عمدتاً در اختیار مردان قرار می‌گیرد. مرد می‌تواند از زن بخواهد چگونه لباس بپوشد، با چه کسی رفت‌وآمد کند، چه زمانی ازدواج کند یا آیا اجازه دارد از زندگی مشترک بیرون بیاید. اگر زن از این چارچوب عبور کند، ممکن است با تهدید، حبس در خانه، ضرب‌و‌شتم یا محرومیت اقتصادی روبه‌رو شود. در شدیدترین شکل، همین منطق به قتل می‌رسد.

پدر/مردسالاری نه سرنوشت طبیعی انسان‌هاست و نه پدیده‌ای یکسان در همه جوامع. شکل‌های آن در طول تاریخ تغییر کرده و در هر جامعه با ساختارهای طبقاتی، حقوقی و سیاسی مشخصی درهم تنیده شده است. بسیاری از مردان در برابر خشونت جنسیتی ایستاده‌اند و زنان نیز در برابر نظم پدرسالارانه مقاومت کرده‌اند. بنابراین، بحث بر سر محکوم کردن یک جنس یا نسبت دادن خشونت به ذات یک ملت نیست؛ مسئله، شناسایی و برچیدن مناسباتی است که به مردان امکان می‌دهد بر زندگی زنان سلطه اعمال کنند و این سلطه را با زبان سنت، دین، شرف یا نام و آبروی خانوادگی توجیه کنند.

در ایران، این مناسبات با ساختار حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی پیوندی عمیق دارند. قوانین و سیاست‌هایی که برای زنان حقوق برابر با مردان به رسمیت نمی‌شناسند، و بر شریعت اسلامی استوار است. محدودیت‌هایی که بر پوشش و حضور اجتماعی زنان اعمال می‌شوند و نابرابری‌هایی که در حوزه خانواده و ازدواج وجود دارند، آن‌ها بخشی از نظامی گسترده‌ترند که استقلال زن را محدود

می‌کند و اقتدار مردانه و خانوادگی را در موقعیت برتر قرار می‌دهد و به این اقتدار جلوه ای الهی می‌بخشند که دست اندازی به آن، مقابله با کیان جمهوری اسلامی و به‌ذنوعی ارتداد است! این روزها جمهوری اسلامی با استفاده از همین واژه‌های مرتد، بغی و... روزانه جوانان را به دار میکشد! وقتی حاکمیت برای بدن زن تعیین تکلیف می‌کند، وقتی حق انتخاب او در حوزه پوشش، ازدواج یا طلاق محدود می‌شود و وقتی نابرابری به نام دین و اخلاق رسمی توجیه می‌شود، قدرت کنترل دولتی به کنترل خانوادگی تفویض می‌شود.

رابطه میان ساختار سیاسی و خشونت فردی پیچیده‌تر از آن است. اما دولت از طریق قانون‌گذاری، اجرای قانون، آموزش عمومی و نحوه برخورد با قربانیان و متهمان، پیام‌روشنی درباره ارزش و جایگاه زنان منتقل می‌کند. اگر برابری حقوقی به رسمیت شناخته نشود، اگر خشونت خانگی جدی گرفته نشود و اگر زنان برای دسترسی به حمایت و خروج از رابطه آزارگرانه با موانع متعدد روبه‌رو باشند، زمینه برای تداوم خشونت فراهم می‌ماند. دولتی که خود بر بدن و زندگی زنان اعمال اقتدار می‌کند، نمی‌تواند بدون پاسخ‌گویی درباره نقش این ساختار در بازتولید نابرابری سخن بگوید.

با این حال، نقد پدر/مردسالاری در ایران نباید به نقد جمهوری اسلامی محدود شود؛ همان‌طور که مبارزه با جمهوری اسلامی نیز بدون مبارزه برای رهایی زنان به راهایی اجتماعی منجر نخواهد شد. روابط پدر/مردسالارانه در بخش‌هایی از خانواده‌ها، محیط‌های کار، مناسبات اجتماعی و حتی درون جریان‌های سیاسی مخالف حکومت نیز وجود دارند. سرنوشتی یک حکومت، به خودی خود تضمین نمی‌کند که زنان از سلطه مناسبات ضد زن آزاد شوند. اگر قوانین تغییر کنند اما کار خانگی، وابستگی اقتصادی زنان و مالکیت بر بدن آنان باقی بماند، شکل‌هایی از همان سلطه می‌تواند در نظامی سیاسی تازه ادامه پیدا کنند.

در این نقطه، تحلیل سرمایه‌داری اهمیت پیدا می‌کند. رابطه سرمایه‌داری و پدر/مردسالاری را نمی‌توان به این ادعای ساده فروکاست که سرمایه‌داری همه اشکال ستم بر زنان را از ابتدا به وجود آورده است. مناسبات پدرسالارانه در جوامع پیشاسرمایه‌داری نیز وجود داشته‌اند و در شکل‌های گوناگون ادامه یافته‌اند. اما سرمایه‌داری این مناسبات را در شرایط تاریخی تازه‌ای بازتولید کرده و از برخی از آن‌ها بهره برده است. خانواده، کار خانگی، تقسیم جنسیتی مشاغل و نابرابری در دسترسی به منابع اقتصادی، همگی می‌توانند در بازتولید نیروی کار و حفظ نظم موجود نقش داشته باشند.

اقتصاد سرمایه‌داری برای ادامه حیات خود به نیروی کاری نیاز دارد که هر روز آماده بازگشت به محل کار باشد. بخش بزرگی از کار لازم برای این بازتولید، از تهیه غذا و نظافت تا مراقبت از کودکان، سالمندان و اعضای بیمار خانواده، در خانه انجام می‌شود. این کار اغلب بدون دستمزد است و سهم عمده‌ای از آن بر دوش زنان قرار می‌گیرد. در نتیجه، بخشی از هزینه‌هایی که برای بازتولید نیروی کار ضروری‌اند، از طریق کار رایگان یا کم‌دستمزد زنان تأمین می‌شود. این واقعیت به معنای آن نیست که همه خانواده‌ها یا همه مردان آگاهانه در خدمت سرمایه عمل می‌کنند؛ مسئله آن است که ساختار اقتصادی می‌تواند از تقسیم جنسیتی کار سود ببرد، حتی هنگامی که این تقسیم‌بندی به‌عنوان وظیفه‌ای طبیعی یا خانوادگی معرفی می‌شود. وابستگی اقتصادی نیز می‌تواند خروج از یک رابطه خشونت‌آمیز را دشوار کند. زنی که درآمد مستقل ندارد، خانه‌ای در اختیارش نیست، امکان دسترسی به خدمات حمایتی ندارد یا مسئولیت مراقبت از فرزندان را به‌تنهایی بر دوش می‌کشد، ممکن است حتی در برابر خشونت شدید نتواند به‌آسانی رابطه را ترک کند. در چنین شرایطی، توصیه صرف به زن برای «جدا شدن» یا «شجاع بودن» پاسخ‌گوی واقعیت مادی زندگی او نیست.

استقلال حقوقی، بدون امکانات اقتصادی و اجتماعی لازم، ممکن است روی کاغذ باقی بماند. در ایران، ناامنی شغلی، دستمزدهای پایین، تورم، بحران مسکن و ضعف شبکه‌های حمایتی فشار بیشتری بر زندگی زنان فرودست وارد می‌کند. زنی که از نظر اقتصادی به همسر یا خانواده وابسته است، برای ترک رابطه با موانعی روبه‌رو می‌شود که صرفاً روانی یا فرهنگی نیستند. یافتن خانه، تأمین هزینه‌های زندگی، مراقبت از کودکان و مواجهه با تهدیدهای احتمالی، به منابعی نیاز دارد که در دسترس همه نیست. برای زنان کارگر، زنان بیکار، زنان سرپرست خانوار و زنانی که از حمایت خانوادگی محروم‌اند، این موانع می‌توانند شدیدتر باشند.

با این همه، نباید رابطه میان فقر و زن‌کشی را مکانیکی دانست. زن‌کشی فقط در خانواده‌های فقیر رخ نمی‌دهد و برخورداری از درآمد بالا نیز مانع خشونت نیست. مردان متعلق به طبقات مختلف، باورهای پدرسالارانه دارند و زنان در طبقات مختلف با کنترل و خشونت مواجه‌اند. تفاوت در آن است که طبقه اجتماعی بر منابع دفاع، امکان خروج از رابطه، دسترسی به وکیل و خدمات حمایتی و قدرت پیگیری قضایی تأثیر می‌گذارد. تحلیل طبقاتی قرار نیست خشونت را به فقر تقلیل دهد؛ قرار است



ازدواج اجباری و کودک‌همسری مقابله کند؛ برای حقوقی را در همه حوزه‌های زندگی مطالبه کند؛ و دسترسی به شغل امن، دستمزد برابر، مسکن مناسب، خدمات عمومی و حمایت اجتماعی را بخشی از مسئله‌رهایی زنان بداند. همچنین باید با کار خانگی و مراقبتی مقابله کند و مسئولیت آن را از دوش فردی زنان به حوزه مسئولیت مشترک اجتماعی منتقل سازد.

در این مسیر، مبارزه طبقاتی و مبارزه با ستم جنسیتی نه دو پروژه جداگانه‌اند و نه یکی باید در دیگری حل شود. زنان کارگر ممکن است هم‌زمان از سوی کارفرما استثمار شوند و در خانه با سلطه مردانه روبه‌رو باشند. زنان متعلق به طبقات برخوردارتر نیز ممکن است از خشونت جنسیتی در امان نباشند، هرچند منابع بیشتری برای مقابله با آن داشته باشند.

تجربه زنان یکسان نیست و سیاست‌رهایی‌بخش باید این تفاوت‌ها را ببیند، بی‌آنکه از آن‌ها برای نادیده گرفتن ساختار مشترک نابرابری استفاده کند. این مسئله آزمونی اساسی است. نمی‌توان از رهایی انسان سخن گفت و آزادی بخشی از جامعه را به حاشیه راند. نمی‌توان با استثمار اقتصادی مخالفت کرد، اما کار بی‌مزد زنان را امری طبیعی دانست. نمی‌توان خواهان دگرگونی انقلابی جامعه بود، اما در برابر خشونت خانگی و حق کنترل بر بدن سکوت کرد. جنبشی که در درون خود با اقتدارگرایی، تبعیض و تحقیر زنان کنار می‌آید، نمی‌تواند مدعی ساختن جامعه‌ای آزاد و برابر باشد.

تجربه خیزش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» در ایران اهمیت این پیوند را به‌روشنی نشان داد. این خیزش از اعتراض به کنترل بر بدن زنان آغاز شد، اما خیلی

زود به پرسشی گسترده‌تر درباره آزادی، رهایی و ساختار قدرت تبدیل شد. این خیزش، خواستی عمیق‌تر برای پایان دادن به نظامی بود که در آن حاکمیت، خانواده و نیروهای اجتماعی می‌توانند درباره زندگی زنان تصمیم بگیرند. این خیزش همچنین نشان داد که مبارزه برای آزادی زنان، مسئله‌ای



محدود به زنان نیست. هنگامی که زنان در برابر ستم و سرکوب دولتی و خانوادگی می‌ایستند، نظم گسترده‌تری را به چالش می‌کشند که بر اطاعت، نابرابری و کنترل استوار است. با این حال، نباید از اهمیت آن تصویری رمانتیک ساخت یا تصور کرد که یک خیزش، به‌تنهایی، مناسبات پدرسالارانه را از میان برده است. دستور سیاسی و فرهنگی جنبش تنها زمانی می‌تواند به دگرگونی پایدار منجر شود که در سازمان‌دهی مستقل، پیوندهای

زنان به تشکلات مستقل، حمایت حقوقی، سرپناه امن، خدمات اجتماعی، استقلال اقتصادی و امکان گزارش خشونت بدون ترس از مجازات یا بی‌آبرو شدن است. زنی که بارها تهدید شده است نباید ناچار باشد برای اثبات خطر، تا آستانه مرگ پیش برود.

پیگرد مؤثر قاتلان و کسانی که در وقوع جرم نقش داشته‌اند، باید با پایان دادن به توجیه‌های جنسیتی و کاهش مجازات بر مبنای ادعاهای ناموسی همراه باشد. هیچ ادعایی درباره آبرو، غیرت یا رفتار قربانی نباید بهانه‌ای برای کم‌اهمیت جلوه دادن قتل شود. در عین حال، پیشگیری واقعی مستلزم آن است که زنان پیش از وقوع خشونت مرگبار بتوانند به نهادهایی مستقل و قابل اعتماد مراجعه کنند؛ نهادهایی که امنیت آنان را در اولویت قرار دهند، نه حفظ ظاهر خانواده یا مصالح سیاسی و اجتماعی را. در جامعه‌ای که حمایت اجتماعی محدود است، ایجاد شبکه‌های همبستگی می‌تواند نقشی حیاتی داشته باشد. گروه‌های محلی، تشکلات مستقل زنان، اتحادیه‌های کارگری، شبکه‌های مستقل حمایتی می‌توانند در آگاه‌سازی، ثبت موارد خشونت، همراهی با قربانیان و مطالبه‌گری عمومی نقش ایفا کنند. البته این شبکه‌ها جایگزین مسئولیت دولت در تأمین امنیت و خدمات عمومی نیستند. همبستگی اجتماعی باید در کنار مطالبه ساختاری برای دسترسی به سرپناه، حمایت مالی، خدمات مشاوره‌ای، مراقبت از کودکان و نظام حقوقی برابر قرار گیرد.

مسئله تنها اصلاح چند قانون یا تغییر چند واژه در کتاب‌های درسی نیست، هرچند اصلاح قانون و آموزش عمومی ضروری‌اند. مسئله، دگرگون کردن مناسباتی است که در آن زنان از نظر اقتصادی،

اجتماعی و سیاسی وابسته نگه داشته می‌شوند، کار مراقبتی آنان کم‌ارزش شمرده می‌شود، بدنشان موضوع نظارت عمومی قرار می‌گیرد و حق تصمیم‌گیری درباره زندگی‌شان با اقتدار مردانه و دولتی محدود می‌شود. این دگرگونی به مبارزه‌ای پیگیر در عرصه قانون، اقتصاد، فرهنگ و سازمان‌دهی سیاسی نیاز دارد. چنین مبارزه‌ای باید از حق بی‌قیدوشرط زنان برای انتخاب پوشش، رابطه، ازدواج و طلاق دفاع کند؛ با

نشان دهد نابرابری اقتصادی چگونه توان مقاومت و دسترسی به حمایت را نابرابر می‌کند. و در عین حال ریشه‌های درهم تنیده ستمهای تنیده و مشخصاً ستم بر زنان را آشکار کند.

از سوی دیگر، سرمایه‌داری می‌تواند هم‌زمان زنان را به بازار کار وارد کند و نابرابری جنسیتی را حفظ کند. حضور زنان در بازار کار، به‌تنهایی به معنای استقلال کامل نیست؛ به‌ویژه زمانی که آنان با دستمزد کمتر، قراردادهای موقت، تبعیض شغلی و مسئولیت نامتناسب کار خانگی روبه‌رو هستند. زن ممکن است بیرون از خانه کار کند، اما در خانه همچنان مسئول اصلی مراقبت و خدمت‌رسانی باشد. چنین وضعیتی به معنای دو برابر شدن بار کار اوست، بی‌آنکه لزوماً قدرت تصمیم‌گیری یا امنیت اقتصادی بیشتری به دست آورد.

در این میان، فرهنگ پدرسالارانه و منطق اقتصادی می‌توانند یکدیگر را تقویت کنند. فرهنگ مردسالارانه کار مراقبتی را وظیفه طبیعی زنان معرفی می‌کند؛ ساختار اقتصادی نیز از رایگان یا کم‌هزینه بودن بخش بزرگی از این کار سود می‌برد. خانواده به‌عنوان نهادی خصوصی معرفی می‌شود و آنچه درون آن می‌گذرد، اغلب از دید مداخله عمومی و مسئولیت اجتماعی دور می‌ماند. همین خصوصی‌سازی خشونت می‌تواند به پنهان ماندن آزار، دشوار شدن درخواست کمک و تأخیر در مداخله نهادهای مسئول بینجامد. اما نباید از این تحلیل نتیجه گرفت که مبارزه با سرمایه‌داری به‌طور خودکار پدرسالاری را از بین می‌برد. تاریخ جنبش‌های چپ نیز نشان داده است که شعارهای برابری خواهانه می‌توانند در کنار مناسبات مردسالارانه باقی بمانند. اگر جنبشی

رهایی‌بخش، ستم جنسیتی را مسئله‌ای فرعی بداند یا آزادی زنان را به پس از پیروزی سیاسی موکول کند، همان سلسله‌مراتب را در درون خود بازتولید خواهد کرد که مدعی مبارزه با آن است. رهایی زنان نمی‌تواند وعده‌ای برای آینده‌ای نامعلوم باشد؛ باید از همین امروز

در سازمان‌دهی، تقسیم مسئولیت‌ها، روابط درونی و شیوه تصمیم‌گیری جنبش‌ها حضور داشته باشد.

مبارزه با زن‌کشی نیز به محکوم کردن قتل پس از وقوع آن محدود نمی‌شود. واکنش عمومی به قتل ضروری است، اما اگر تمام توجه به مجازات قاتل معطوف شود و شرایطی که خشونت را ممکن کرده‌اند دست‌نخورده بمانند، چرخه خشونت می‌تواند ادامه یابد. پیشگیری نیازمند دسترسی واقعی



اجتماعی و مبارزه مداوم برای حقوق و امکانات مادی زنان تداوم پیدا کند.

در سطح جهانی نیز مبارزه با زن‌کشی نمی‌تواند در مرزهای ملی متوقف بماند. خشونت علیه زنان در هر کشور ویژگی‌های خاص خود را دارد، اما شبکه‌ای از مسائل مشترک در آن دیده می‌شود؛ نابرابری اقتصادی، ضعف حمایت اجتماعی، عادی‌سازی کنترل مردانه و ناکامی نهادها در محافظت از قربانیان. در برخی کشورها، قتل‌های موسوم به ناموسی در بستر اقتدار خانواده و سنت‌های سخت‌گیرانه رخ می‌دهند؛ در برخی دیگر، قتل شریک عاطفی پس از جدایی، خشونت خانگی مزمن یا کنترل اجباری از عوامل مهم خطرند. باندهای قاچاق بین‌المللی انسان که ساختاری منظم در خشونت ورزی بین‌المللی هستند و در عین حال صنعت پرسود پرنوگرافی و فروش سکس عرصه‌هایی هستند که مبارزه‌ای عظیم‌تر را می‌طلبند.

همبستگی بین‌المللی در این زمینه باید بر تجربه و صدای خود زنان تکیه کند، نه بر تصویرسازی‌های نژادپرستانه یا استعمارگرانه‌ای که خشونت را ویژگی «فرهنگ دیگران» معرفی می‌کنند. قتل ناموسی نباید به بهانه‌ای برای تحقیر مردم یک منطقه یا دین خاص تبدیل شود، همان‌طور که دفاع از تفاوت‌های فرهنگی نباید توجیهی برای سکوت در برابر خشونت باشد. معیار روشن است؛ هیچ سنت، باور مذهبی، ادعای خانوادگی یا مصلحت اجتماعی نمی‌تواند حق حیات و آزادی یک انسان را سلب کند. همچنین لازم است میان مبارزه با پدر/مردسالاری و سرزنش زنان قربانی تفاوتی روشن گذاشته شود. پرسش از اینکه چرا زنی در یک رابطه آزارگرانه مانده، چرا زودتر شکایت نکرده یا چرا به خانواده بازگشته است، اگر بدون توجه به تهدید، وابستگی اقتصادی، ترس از بی‌آبرویی، مسئولیت فرزندان و نبود حمایت مطرح شود، به جای روشن کردن مسئله،

بار مسئولیت را بر دوش قربانی می‌اندازد. بسیاری از زنان در شرایطی تصمیم می‌گیرند که گزینه‌های امن و آسانی در برابرشان وجود ندارد. مسئولیت خشونت بر عهده کسی است که آن را اعمال می‌کند و مسئولیت پیشگیری نیز بر عهده نهادها و ساختارهایی است که باید از وقوع آن جلوگیری کنند.

در مقابل، باید از روایت‌هایی فاصله گرفت که قاتل را قربانی تحریک، عصبانیت یا فروپاشی خانواده معرفی می‌کنند. توضیح شرایط اجتماعی و روانی به معنای توجیه جرم نیست. ممکن است خشم، بحران رابطه یا فشارهای اقتصادی در زندگی یک فرد نقش داشته باشند، اما هیچ‌یک قتل را به حقی مشروع تبدیل نمی‌کنند. هنگامی که خشونت با ادعای دفاع از ناموس همراه می‌شود، باید این ادعا را همان‌گونه دید که هست: تلاشی برای تبدیل اقتدار مردانه به مجوزی برای سلب حق حیات از زن. زن‌کشی محصول یک علت منفرد نیست. فرهنگ پدرسالارانه، نابرابری حقوقی، وابستگی اقتصادی، ناکارآمدی نهادهای حمایتی و مصنویت خشونت‌گران می‌توانند در شرایط مختلف یکدیگر را تقویت کنند. در ایران، این عوامل با ساختار سیاسی‌ای پیوند دارند که آزادی و برابری زنان را محدود می‌کند؛ در نظام سرمایه‌داری نیز نابرابری اقتصادی و تقسیم جنسیتی کار می‌توانند شرایط خروج از رابطه خشونت‌آمیز را دشوارتر سازند. فهم این پیوندها برای آن است که مبارزه از سطح واکنش به هر قتل فراتر برود و به مقابله با شرایطی برسد که تکرار آن را ممکن می‌کنند.

هر زن‌کشی تنها پایان زندگی یک انسان نیست؛ افشای نظم‌هایی است که در آن استقلال زن می‌تواند به تهدیدی علیه اقتدار مردانه تبدیل شود. قتل‌های موسوم به ناموسی این منطق را با صراحت و عریانتر نشان می‌دهند، اما شکل‌های کم‌صداتر همان سلطه نیز باید دیده شوند: تهدید، تحقیر، کنترل مالی، محروم

کردن زن از ارتباطات اجتماعی، اجبار به ازدواج و جلوگیری از خروج از رابطه. خشونت مرگبار اغلب در خلأ پدید نمی‌آید؛ ممکن است پس از دوره‌ای از کنترل و تهدید رخ دهد. از این رو، پیشگیری باید از همان نخستین نشانه‌های خشونت آغاز شود، نه پس از آنکه دیگر امکان نجات قربانی از دست رفته است. مبارزه با زن‌کشی، در نهایت، مبارزه برای حق زنان بر زندگی خویش است. این حق با وعده‌های اخلاقی یا محکومیت‌های لفظی تأمین نمی‌شود؛ به برابری حقوقی، استقلال اقتصادی، امنیت اجتماعی، حمایت عمومی و دگرگونی فرهنگ مالکیت بر بدن زنان نیاز دارد. در عین حال، هیچ‌یک از این تغییرات بدون سازمان‌یابی مستقل زنان و حضور فعال آنان در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود پایدار نخواهد بود.

از این منظر، رهایی زنان بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه برای رهایی اجتماعی است، نه مسئله‌ای که بتوان آن را به فردای انقلاب موکول کرد. انقلابی که مناسبات اقتصادی را تغییر دهد اما سلطه مردانه را در خانواده و جامعه دست‌نخورده باقی بگذارد، رهایی را به نیمه راه محدود کرده است. جامعه‌ای آزاد تنها زمانی شکل می‌گیرد که هیچ مردی خود را مالک زندگی زن نداند، هیچ خانواده‌ای نتواند به نام آبرو حق حیات او را انکار کند و هیچ دولتی نتواند بدن و انتخاب‌های زنان را ملک اقتدار خود بشمارد. پایان دادن به زن‌کشی مستلزم آن است که از خود قتل فراتر برویم و نظمی را به چالش بکشیم که سلطه را طبیعی، نابرابری را ضروری و اطاعت زنان را فضیلت معرفی می‌کند. این مبارزه، هم‌زمان علیه خشونت مستقیم، قوانین تبعیض‌آمیز، وابستگی اقتصادی و فرهنگ پدرسالارانه است. افق آن جامعه‌ای است که در آن آزادی زن نه امتیازی اعطاشده از سوی خانواده یا دولت، بلکه حقی بی‌چون‌وچرا باشد؛ جامعه‌ای که در آن هیچ نام، سنت، طبقه یا قدرتی نتواند زندگی زنان را به بهای حفظ اقتدار خود قربانی کند.



ناهید وفایی

****کاش خیابان، گذرگاهی بود****

نه میدان نبرد برای زیستن
کاش نگاه‌ها، پنجره‌ای بودند برای دوستی
نه مرزهایی برای دشمنی
کاش دست‌ها
نه برای ابراز خشونت،
بلکه برای یاری،
بسوی همدیگر دراز می‌شدند.
کاش زن بودن
به معنای اسارت نبود،

و راه‌ها
نه سایه‌ی سنگین هراس،
نه زنجیری از اسارت،
نه نبردی هر روزه برای زیستن بود.
در شهری که امنیت، رویایی بیش نیست،
این شهر را
باید با خاک یکسان کرد.

نیما مهاجر

زن‌جیره‌ی جهانی بحران و ضرورت انترناسیونالیسم زنان خاورمیانه

استثمار اقتصادی، در مقیاسی عمل می‌کنند که از مرز دولت-ملت عبور کرده‌اند. در نتیجه، پاسخ سیاسی نیز نمی‌تواند در همان سطح باقی بماند. ضرورت ایجاد یک سازمان انترناسیونالیستی زنان در خاورمیانه از همین واقعیت سرچشمه می‌گیرد. در تمام این تحولات، سه نیروی به‌هم‌پیوسته عمل کرده‌اند: جنگ‌های منطقه‌ای و مداخلات نظامی، حاکمیت‌های دیکتاتوری و جریان‌های بنیادگرا (داعش، طالبان، حشدالشعبی و مشابه آن) و در نهایت اقتصادهای بحران‌زا و نئولیبرال که بر ویرانی، کار ارزان و آوارگی تکیه دارند. در واقع جنگ، بنیادگرایی و سرمایه مانند یک ساختار واحد علیه زنان عمل می‌کنند. در این ساختار، بدن زن فقط یک «موضوع فرهنگی» نیست؛ بلکه محل تنظیم نظم اجتماعی است. سرمایه‌داری و نماینده‌های مرتجع امپریالیسم در خاورمیانه از طریق کنترل تولیدمثل، کنترل نیروی کار، حذف زنان از آموزش و سیاست، و تبدیل آن‌ها به نیروی کار ارزان یا حذف‌شده، نظم مورد نظر خود را سازمان می‌دهند. به همین دلیل، مبارزه زنان در این منطقه، از همان ابتدا یک مبارزه چندلایه و درهم‌تنیده است. آن‌ها ناچارند هم علیه ستم جنسیتی، هم علیه ساختار طبقاتی، و هم علیه نظم سیاسی-نظامی منطقه که حکومتها و گروههای ارتجاعی و قدرت‌های امپریالیستی بازیگران اصلی آن هستند، مبارزه کنند. با توجه به همین واقعیت است که می‌توان ادعا کرد جنبش زنان به صورت جدا از هم و به‌تنهایی در کشورهای مختلف، نمی‌تواند این ساختار منطقه‌ای را ناچار به عقب‌نشینی کند.

تجربه‌ی کوبانی نشان داد که در لحظه‌ی فروپاشی حاکمیت‌های مرکزی، زنان می‌توانند از سطح مقاومت پراکنده فراتر بروند و به نیروی سازمان‌دهنده تبدیل شوند. در کوبانی، زنان در قالب یگان‌های سازمان‌یافته و ساختارهای خودمدیریتی، نشان دادند که می‌توانند در دل جنگ، شکل‌های جدیدی از سازمان اجتماعی ایجاد کنند. اما این تجربه‌ی درخشان، اگرچه تاریخی و آموزنده است اما همچنان به یک منطقه محدود مانده است. تجربه‌های رادیکال زنان در جای جای خاورمیانه وجود دارد، اما این آزمون‌ها به هم متصل نیستند. این گسست نیز در کنار دیگر واقعیت‌ها، ضرورت انترناسیونالیسم زنان را گوشزد می‌کند. بازگشت طالبان در افغانستان، و سپس سرکوب سیستماتیک زنان، نشان داد که مداخلات امپریالیستی و تغییرات سیاسی ناشی

طالبان مبارزه کرده‌اند، این شعار را در اعتراضات خود تکرار کردند. در کردستان سوریه، که پیش از آن نیز شعار «ژن، ژیان، نازادی» جایگاهی محوری در تجربه سیاسی آن منطقه داشت، مبارزات زنان بار دیگر مورد توجه افکار عمومی جهان قرار گرفت. این رفت‌وآمد شعارها، تجربه‌ها و اشکال مقاومت، نشان می‌دهد که جنبش‌های زنان خاورمیانه بیش از هر زمان دیگری به یکدیگر نزدیک شده‌اند.

اما همین نزدیکی، ضعف بزرگی را نیز آشکار کرد. همبستگی میان زنان منطقه عمدتاً در سطح همدلی، بیانی‌های حمایتی، شبکه‌های اجتماعی یا واکنش‌های مقطعی باقی مانده است. هنوز ساختار پایداری وجود ندارد که بتواند این همبستگی را به همکاری مستمر، تبادل تجربه، هماهنگی عملی و دفاع متقابل تبدیل کند. در نتیجه، هر جنبش ناچار است تقریباً همان مسیرهایی را که دیگران پیش‌تر پیموده‌اند، دوباره از ابتدا طی کند؛ اشتباه‌های مشابه را تکرار کند و هزینه‌های سنگینی را که دیگران پرداخته‌اند، بار دیگر بپردازد.

در دو دهه‌ی گذشته، مجموعه‌ای از جنگ‌ها، اشغال‌ها، فروپاشی دولت‌ها و خیزش‌های اجتماعی در خاورمیانه و پیرامون آن شکل گرفته که در ظاهر پراکنده‌اند، اما در واقع یک زن‌جیره‌ی واحد تاریخی را تشکیل می‌دهند. گروه فوق‌ارتجاعی داعش در عراق و سوریه، نسل‌کشی ایزدی‌ها در شنگال، خیزش‌های توده‌ای موسوم به بهار عربی، مقاومت کوبانی و شکل‌گیری خودمدیریتی روژاوا، بازگشت اوباش طالبان در افغانستان، سازماندهی گروههای تروریستی موسوم به محور مقاومت، خیزش «ژن، زندگی، آزادی» در ایران، اشغال نظامی و محاصره غزه توسط فاشیسم اسرائیلی، جنگ داخلی سودان و مداخلات نظامی امپریالیسم بخشی از تصویر سیاسی جامعه‌ی خاورمیانه از ۲۰۱۴ تاکنون بوده است. در همه‌ی این موارد زنان در مرکز تضادها قرار داشته‌اند. آن‌ها هم به‌عنوان هدف مستقیم خشونت، هم به‌عنوان نیروی اصلی بازتولید اجتماعی، و هم به‌عنوان یکی از مهم‌ترین سوژه‌های مقاومت تحت تاثیر این تحولات قرار گرفته‌اند و هم‌زمان به نوبت خود بر این دگرگونی‌ها اثر گذاشته‌اند.

اما این زن‌جیره بیش از همه نشان می‌دهد که مسئله زنان فقط در سطح «ملی» قابل حل نیست. خشونت علیه زنان، سرکوب، جنگ، آوارگی، و

متن اول: در دهه‌های گذشته، مبارزه زنان در کشورهای خاورمیانه دیگر به مجموعه‌ای از اعتراض‌های پراکنده علیه تبعیض‌های حقوقی یا محدودیت‌های فرهنگی محدود نمانده است. در ایران، افغانستان، فلسطین، سودان، لبنان، عراق، سوریه، ترکیه و دیگر کشورهای منطقه، زنان به یکی از نیروهای اصلی اعتراضات اجتماعی و سیاسی تبدیل شده‌اند. آنان نه تنها علیه قوانین تبعیض‌آمیز و خشونت جنسیتی، بلکه علیه استبداد سیاسی، بنیادگرایی مذهبی، جنگ، مداخلات امپریالیستی، فقر، فساد، نابرابری اقتصادی، کم‌آبی، غارت و تخریب‌های زیست محیطی و اشکال مختلف سلطه به میدان آمده‌اند. این تحول، جایگاه جنبش زنان را از یک جنبش مطالبه‌محور به یکی از مهم‌ترین نیروهای دگرگون‌کننده مناسبات اجتماعی ارتقا داده است.

با وجود این، تجربه سال‌های اخیر نشان داده است که رشد و گسترش اعتراضات زنان، به همان اندازه که امیدبخش بوده، محدودیت‌های سازمانی این جنبش‌ها را نیز آشکار کرده است. تقریباً در همه کشورهای منطقه، زنان توانسته‌اند در مقاطع مختلف اعتراضات گسترده‌ای را شکل دهند، اما پس از پایان موج‌های اعتراضی، بخش مهمی از ظرفیت سازمانی ایجادشده از میان رفته یا به دلیل سرکوب، مهاجرت، پراکندگی و نبود ساختارهای پایداری، نتوانسته است به نیرویی ماندگار تبدیل شود. اگرچه هر کشور تاریخ، ساختار سیاسی و شرایط اجتماعی ویژه خود را دارد، اما زنان در بخش بزرگی از منطقه با مجموعه‌ای از مسائل مشترک روبه‌رو هستند: قوانین تبعیض‌آمیز، محدودیت در مشارکت سیاسی، خشونت خانگی و دولتی، فشارهای ناشی از بنیادگرایی مذهبی، تأثیر جنگ و نظامی‌گری، بحران‌های اقتصادی، بیکاری، ناامنی اجتماعی و تلاش حکومت‌ها برای کنترل بدن، پوشش، آموزش و زندگی خصوصی زنان. این اشتراکات سبب شده است که تجربه مبارزه زنان در یک کشور، برای زنان کشورهای دیگر نیز الهام‌بخش و آموزنده باشد.

نمونه روشن این وضعیت را می‌توان در سال‌های اخیر مشاهده کرد. خیزش «ژن، زندگی، آزادی» در ایران تنها یک جنبش ملی باقی نماند. این شعار به سرعت به زبان‌های مختلف ترجمه شد و در بسیاری از کشورها، به ویژه در میان زنان منطقه، بازتاب یافت. در افغانستان، زنانی که سال‌ها علیه سیاست‌های



از آن در خدمت فرودستی بیشتر زنان قرار دارد و می‌تواند در کوتاه‌ترین زمان دستاوردهای اجتماعی زنان را نابود کند. در ایران نیز، خیزش «زن، زندگی، آزادی» نشان داد که زنان می‌توانند موتور یک جنبش سراسری علیه استبداد حاکم باشند، اما در غیاب سازمان‌یابی توده‌ای و طبقاتی، این انرژی در معرض فرسایش قرار می‌گیرد. در سودان، مصر، تونس و عراق نیز الگوی مشابهی تکرار شده است. زنان در انقلاب‌ها و مسیر سرنگونی دیکتاتورهای نقش‌های پر رنگ و گسترده دارند اما در ادامه با حذف یا حاشیه‌نشینی در دوره گذار قدرت و تعیین تکلیف سرنوشت سیاسی جامعه مواجه می‌شوند. این تکرار تلخ نشان می‌دهد که مسئله فقط سرنگونی حکومت‌ها نیست و اگر بخش‌های ستم‌دیده جامعه از جمله زنان با ایجاد تشکلات مستقل و توده‌ای خود را برای سازماندهی سرنوشت انقلاب آماده نکنند، مسیر تاریخ خاورمیانه همچنان با خون و آتش نوشته می‌شود.

اگر تمام این زنجیره را کنار هم بگذاریم، یک خلأ مرکزی دیده می‌شود. زنان در هر کشور مبارزه می‌کنند، مقاومت می‌کنند، سازمان‌های محلی می‌سازند، حتی در جنگ ساختارهای بدیل ایجاد می‌کنند؛ اما هیچ شبکه پایدار انترناسیونالیستی زنان در خاورمیانه وجود ندارد که این تجربه‌ها را به هم متصل کند. در فقدان شبکه‌ای همبستگی زنان خاورمیانه، تجربه‌ها تکرار می‌شوند، شکست‌ها هم تکرار می‌شوند و انتقال تجارب دستاوردهای مبارزاتی متوقف می‌شود. در واقع علاوه بر «سازمان‌یابی مستقل توده‌ای زنان» در هر کشوری، ضرورت سازمان‌یابی فراملی و انترناسیونالیستی زنان در خاورمیانه به یک ضرورت تاریخی تبدیل شده است. ارتجاع جمهوری اسلامی با سازمان دادن گروه‌های تروریستی موسوم به محور مقاومت در عراق و لبنان

جنگ می‌افروزد، بنیادگرایی مذهبی را تحریک می‌سازد، مهاجرت را شدت می‌بخشد و استثمار و نظم استثماری را تولید و بازتولید می‌کند. در چنین شرایطی، مبارزه زنان اگر در سطح ملی و پراکنده باقی بماند، بخش زیادی از پتانسیل مبارزاتی خود را از دست می‌دهد. پیشروی مبارزات زنان خاورمیانه بیش از هر زمان دیگری به تقویت همبستگی و همسرنوشتی زنان در کشورهای مختلف گره خورده است. البته منظور از سازماندهی انترناسیونالیستی، ایجاد یک سازمان متمرکز و سلسله‌مراتبی نیست که همه جنبش‌های زنان منطقه را زیر یک ساختار واحد قرار دهد. تفاوت‌های تاریخی، فرهنگی، زبانی و سیاسی کشورهای خاورمیانه چنین الگویی را نه ممکن می‌سازد و نه مطلوب. مقصود، ایجاد شبکه‌ای پایدار از همکاری میان تشکلات مستقل زنان است؛ شبکه‌ای که بتواند انتقال تجربه، حمایت متقابل، آموزش، هماهنگی در کارزارهای مشترک، مستندسازی نقض حقوق زنان، دفاع از زندانیان و فعالان تحت فشار، و طرح مطالبات مشترک در سطح منطقه و جهان را ممکن سازد، بی‌آنکه استقلال هر جنبش ملی را از میان ببرد.

تاریخ جنبش‌های اجتماعی نشان می‌دهد که هیچ جنبش بزرگی تنها بر پایه شور و خشم عمومی به پیروزی نرسیده است. اعتراضات می‌توانند آغازگر تغییر باشند، اما استمرار تغییر نیازمند سازمان است. این قاعده درباره جنبش زنان نیز صادق است. اگر دهه گذشته را بتوان دهه گسترش حضور زنان در خیابان‌ها نامید، شاید دهه پیش رو بیش از هر چیز به مسئله سازمان‌یابی وابسته باشد؛ سازمان‌یابی‌ای که بتواند از مرزهای ملی عبور کند و تجربه‌های پراکنده زنان منطقه را به سرمایه‌ای مشترک برای مبارزه تبدیل سازد.



و یمن و فلسطین منطقه را به آشوب کشیده است. رژیم فاشیستی اسرائیل آتش جنگ و کشتار و اشغال نظامی را در غزه و لبنان و یمن و ایران برپا کرده است. جنایات داعش در عراق و سوریه و ایران و کل منطقه دیده می‌شود. و عربستان سعودی و قطر و مصر نیز در مقابل شیعه‌گرایی جمهوری اسلامی و صهیونیسم نتایج به سازماندهی گروه‌های سلفی و اخوان می‌پردازند. به عبارتی دیگر، ارتجاع ضد زن در خاورمیانه منطقه‌ای عمل می‌کند. این نیروهای ارتجاعی منطقه حتی در مواردی برای سرکوب زنان و جنبش‌های مترقی با یکدیگر همکاری‌های امنیتی و اطلاعاتی دارند.

در شرایطی که حکومت‌ها و نیروهای سرکوبگر به شکل روزافزون از تجربه‌های یکدیگر استفاده می‌کنند، ابزارهای امنیتی خود را توسعه می‌دهند، در حوزه فناوری‌های نظارتی همکاری می‌کنند و در بسیاری موارد از حمایت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردارند، باقی ماندن جنبش‌های زنان در چارچوب‌های صرفاً ملی، شکافی جدی میان ظرفیت سرکوب و ظرفیت مقاومت ایجاد می‌کند. اگر سرکوب می‌تواند از مرزها عبور کند، چرا مقاومت نتواند؟

از سوی دیگر، بسیاری از مسائلی که زندگی زنان خاورمیانه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اساساً ماهیتی فراملی دارند. جنگ، آوارگی، مهاجرت اجباری، قاچاق انسان، تغییرات بازار کار و بیکارسازی زنان، بحران‌های سرمایه‌داری و سیاست‌های اقتصادی، رشد بنیادگرایی مذهبی و حتی گسترش فناوری‌های نظارتی، همگی از مرزهای ملی عبور می‌کنند. بنابراین بخشی از مشکلات زنان دیگر در چارچوب یک کشور قابل حل نیست و نیازمند همکاری گسترده‌تر است. در شرایط امروز خاورمیانه، زنان در مرکز یک نظم جهانی بحران‌زده قرار دارند. این نظم، همزمان

کمک مالی به حزب کمونیست ایران و کومه له

اعضا، هواداران و دوستداران
حزب کمونیست ایران و کومه له!
مردم آزاده و مبارز!

ما برای ادامه کاری فعالیت هایمان به کمک مالی شما نیازمندیم! تلویزیون کومه له و حزب کمونیست ایران با پشتیبانی و کمک مالی شما قادر خواهد بود با کیفیت بهتر و در شبکه‌های قابل دسترس‌تر، فعالیت هایش را در راستای اهداف سوسیالیستی برای تحقق زندگی‌ای شایسته انسان پیش ببرد!
ما را در این راه یاری رسانید و به هر طریق و شکلی که برایتان مقدور است کمک‌های مالی خود را به تشکیلات‌های ما در هر محلی که هستید برسانید.



حزب در شبکه‌های اجتماعی

 [peshrawepiran](https://www.peshrawepiran.com)

 [peshrawepiran](https://www.peshrawepiran.com)

 [peshrawepiran](https://www.peshrawepiran.com)

 [komala cpi](https://www.komala.cpi.com)



بسوی ایجاد شبکه به هم مرتبط رهبران و فعالان جنبش کارگری

تجارب نشان می دهند که نباید ایجاد تشکل های طبقاتی و توده ای و مستقل از دولت کارگران را به بعد از سرنگونی رژیم اسلامی موکول کرد، بلکه باید برای ایجاد این تشکل ها آستین ها را بالا زد.

تجربه مبارزات پیگیرانه و سراسری بازنشستگان، اعتصابات و اعتراضات سراسری معلمان و پرستاران، اعتصاب سراسری رانندگان کامیون در چند سال اخیر نشان داده اند، که پیش شرط به هم مرتبط شدن و سراسری شدن اعتراضات و اعتصابات کارگری، مطالبات مشترک و وجود تشکل و سازمان سراسری است. اما در شرایط کنونی به رغم وجود مطالبات مشترک، همین فقدان تشکل های توده ای و طبقاتی سراسری کارگران، مانع به هم مرتبط شدن و سراسری شدن اعتصابات و اعتراضات کارگران در مجتمع های صنعتی، مراکز تولیدی و خدماتی مختلف شده است. با توجه به نبود تشکل های توده ای و طبقاتی، این وظیفه بر دوش رهبران و فعالان کارگری در مراکز مختلف کارگری قرار گرفته است.

رهبران و فعالان کارگری که در کانون های داغ مبارزه کارگران حضور دارند و از روابط زنده و ارگانیکی با کارگران برخوردار هستند، می توانند با هدف سراسری کردن اعتراضات و اعتصابات کارگران در یک شبکه به هم مرتبط شوند و ارتباطات خود را نهادینه کنند. فعالان و رهبران کارگری می توانند در ارتباط و پیوند با هم، تشکل و نهادی مانند شورای همکاری رهبران و فعالان کارگری را ایجاد کنند. این شورای همکاری می تواند نمایندگان تشکل سراسری معلمان و بازنشستگان، پرستاران، رانندگان کامیون و هم رهبران و فعالان دیگر بخش های طبقه کارگر را در بر گیرد. ایجاد چنین نهادی اگر چه نمی تواند جایگزین تشکل های توده ای و طبقاتی کارگران در محیط های کار و سازمان سراسری کارگران گردد، اما در شرایط کنونی می تواند تا حدودی خلاء نبود تشکل های توده ای، طبقاتی و سراسری کارگران را پر کرده و نقش خود را جهت به هم پیوند زدن و سراسری کردن اعتصابات و اعتراضات کارگری ایفا نماید.

می کنند و قادر نیستند حتی هزینه ده روز در ماه را تامین کنند، هیچ راهی برای عقب نشینی ندارند.

اما به رغم این اوضاع اقتصادی و شرایط فلاکتباری که به کارگران و اکثریت جامعه تحمیل شده است، اولویت رژیم جمهوری اسلامی سرپانگه داشتن ماشین جنگی است و حاضر نیست بهبودی در



زندگی کارگران و فرودستان این جامعه ایجاد کند. از سوس دیگر سران حکومت اسلامی بشدت می ترسند از اینکه کوچک ترین عقب نشینی از سیاست های تا کنونی، به روحیه تعرضی در جنبش کارگری و دیگر جنبش های اعتراضی دامن بزند و به ازم گسیختگی کامل نظم سیاسی حاکم بیانجامد. بنابراین، گسترش اعتصابات و اعتراضات کارگران اجتناب ناپذیر است چون در برابر سیاست های ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی و کارفرمایان و صاحبان صنایع، کارگران غیر از ادامه مبارزه هیچ راه دیگری پیش رو ندارند.

تجارب جنبش کارگری در ایران و جهان نشان داده است که اعتصابات و اعتراضات کارگری بستر مناسبی را برای تشکل یابی طبقه کارگر فراهم می آورند. اعتصاب و اعتراض سازوکار و مکانیسمی است که کارگران از طریق آن در ابعاد توده ای به ضرورت متشکل شدن پی می برند. معلمان ایران در جریان اعتراضات و اعتصابات پیگیرانه خود تشکل های محلی و سراسری را ایجاد کردند و در جریان مبارزه آن را تکامل دادند. بازنشستگان در جریان مبارزه ای سنگر به سنگر سازمان پیدا کردند. کمیته های اعتصاب در آن مراکز تولیدی که به کانون اعتراض و اعتصاب تبدیل شده اند محصول مبارزات جاری کارگران بوده اند. این

تجمع های اعتراضی کارگران هپکو اراک که از ۵ مهر ۱۴۰۵ آغاز شده بود، روز چهارشنبه ۸ مهر وارد چهارمین روز شد. کارگران در اعتراض به بلا تکلیفی مدیریت کارخانه، تعویق پرداخت دستمزدها و وضعیت نابسامان بیمه ها، تجمع خود را ادامه دادند و صدها تن از آنان از محدوده کارخانه تا ساختمان استانداری مرکزی در اراک راهپیمایی کردند. در مجموعه صنعتی هپکو که از مهم ترین تولیدکنندگان ماشین آلات سنگین در ایران است حدود هزار و دویست نفر به کار اشتغال دارند که بخش عمده این کارگران در کارخانه اراک کار می کنند. این کارخانه در سال های گذشته نیز بارها شاهد اعتراض های کارگری بر سر خصوصی سازی، دستمزدهای معوقه و ناامنی شغلی بوده است.

تجمع های اعتراضی کارگران هپکو در حالی ادامه دارد که بر طبق گزارش های منتشر شده از اول شهریور ماه تا کنون به رغم تداوم شرایط جنگی و تشدید سرکوب حدود ۱۰۰ مورد اعتراض کارگری روی داده و شهرهایی چون اهواز، تهران، اصفهان، شوش، رشت و کرمانشاه کانون اصلی این اعتراضات بوده اند. در این میان بازنشستگان، به ویژه بازنشستگان تأمین اجتماعی و مخایرات، حضور برجسته ای در این اعتراضات داشته اند، اما هم زمان کارگران واحدهای صنعتی، نیروهای عملیاتی نفت و گاز، پرستاران، کارکنان راه آهن و جوانان جویای کار نیز در شهرهای مختلف دست به اعتراض زده اند. محور اعتراضات کارگران سقوط قدرت خرید و مطالبه افزایش دستمزدها بوده است.

تداوم اعتراضات کارگران در حالی که حتی آمارهای حکومتی تورم نقطه به نقطه مرداد ۱۴۰۵ را ۸۹ درصد اعلام کرده و تورم خوراکی ها و آشامیدنی ها را ۱۲۷.۵ درصد گزارش کرده است و در شرایطی که هزینه ماهانه یک خانوار در تهران و دیگر کلان شهرها به حدود ۹۰ میلیون تومان در ماه رسیده است، نشانه آن است که کارگران برای بقا و تداوم زندگی مبارزه می کنند. اکثریت کارگرانی که ماهانه با احتساب مزایا ۲۵ میلیون تومان دستمزد دریافت

باید به این فقر و فلاکت اقتصادی پایان داد، رمز پیشروی گسترش جنبش‌های اجتماعی و سازمانیابی!

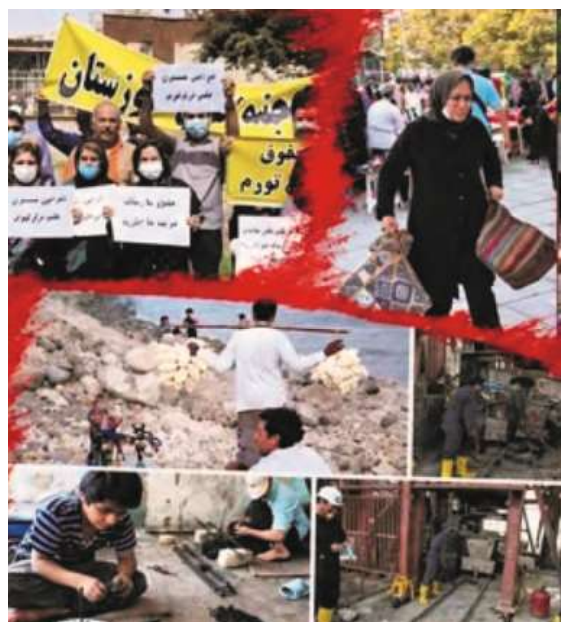
قاچاق انسان در ایران، آسیب‌پذیری این گروه‌ها را تأیید می‌کنند، هرچند ابعاد دقیق قاچاق اعضای بدن به دلیل کمبود آمار مستقل روشن نیست.

در این شرایط فاجعه‌بار اقتصادی سران رژیم ابائی ندارند که در مقابل دوربین‌ها ظاهر شده و وعده کنترل گرانی و تورم و تامین نیازهای مردم و گشایش اقتصادی را بدهند. وقتی معاون وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی رژیم اعلام کرده که جنگ به‌طور مستقیم و غیرمستقیم حدود ۲ میلیون نفر را با بیکاری مواجه کرده است، و نهادهای غیر دولتی از افزایش سه میلیون نفر به جمعیت بیکاران خبر می‌دهند. وقتی میلیون‌ها نفر برای اینکه از گرسنگی هلاک نشوند، تن به کار در ناامن‌ترین محیط‌های کار میدهند، وقتی هزینه‌ی سبد معیشت به بیش از ۹۰ میلیون تومان در ماه رسیده است، چگونه باید این مردم قبول کنند که گشایش اقتصادی در راه است. آنچه مردم در عملکرد رژیم مشاهده می‌کنند، اولویت دادن به سرپانگه داشتن ماشین جنگی، بوروکراسی عریض و طویل و فاسد دولتی و دستگاه سرکوب است.

اما در دل این فقر و فلاکت اقتصادی و فضای جنگی و به رغم تشدید سرکوب و تداوم موج اعدام‌ها، و به رغم وعده و عیدهای سران رژیم، جامعه ایران نه تنها وارد دوره انتظار نشده است، بلکه هر روزه شاهد اعتراضات کارگران، بازنشستگان، پرستاران، معلمان، دانشجویان و جوانان کار هستیم. کارگران و مردم زحمتکش و زنان آزادیخواه ایران در زندگی واقعی خود بیش از پیش به این حقیقت پی می‌برند که راه‌هایی از این شرایط فلاکت‌بار، گسترش جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی، ارتقای سازمانیابی این جنبش‌ها و تلاش برای شکل دادن به رهبری سراسری بر بستر مبارزات جاری است. تلاش فعالان و پیشروان رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری برای بهم مرتبط کردن و سراسری کردن مبارزات پراکنده کارگران و دفاع از خواسته‌هایی چون دستمزد متناسب با هزینه واقعی زندگی، بیمه بیکاری، درمان و آموزش رایگان و مقابله با اعدام و سرکوب، از جمله راه‌های تبدیل نارضایتی اجتماعی به نیرویی سازمان‌یافته برای تغییر و دگرگونی است. آینده مبارزه اجتماعی از پیش تضمین شده نیست؛ تقویت اتحاد و همبستگی، سازمان‌یابی و پیوند میان مطالبات فوری و چشم‌انداز آزادی و برابری، رمز پیشروی است.

دارد. محروم کردن طبقه کارگر ایران از حق ایجاد تشکلهای طبقاتی و توده ای و محدود بودن قدرت چانه‌زنی کارگران این امکان را برای نمایندگان دولت و سرمایه‌داران بخش خصوصی و نمایندگان تشکلهای ضدکارگری وابسته به رژیم فراهم آورده تا یکجانبه در مورد تعیین میزان دستمزد کارگران تصمیم بگیرند.

بنابراین بحران دستمزد در ایران را نمی‌توان صرفاً با افزایش محدود دستمزد کارگران حل کرد. ترمیم فوری دستمزد متناسب با هزینه واقعی یک زندگی انسانی، مهار تورم، گسترش حمایت‌های اجتماعی و تضمین حق تشکلهای و چانه‌زنی مستقل کارگران، اجزای ضروری مقابله با فقر و فلاکت اقتصادی کنونی هستند. تا زمانی که هزینه سنگین تداوم جنگ و بحران اقتصادی به کارگران و دیگر مزدبگیران منتقل



شود و آنان از قدرت مؤثر برای دفاع جمعی از منافع خود محروم بمانند، شکاف میان درآمد و هزینه زندگی همچنان یکی از مهم‌ترین جلوه‌های شکاف طبقاتی و نابرابری اجتماعی در ایران خواهد بود.

فقرزاینده در ایران، بخش‌هایی از فرودستان‌ها به سوی راه‌های پرخطر برای تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی سوق داده است. گزارش‌های مربوط به خریدوفروش اعضای بدن و آسیب‌پذیری افراد تهی‌دست در برابر واسطه‌گری و سوءاستفاده، جلوه‌ای تکان‌دهنده از این وضعیت است. کودکان کار و مهاجران، به‌ویژه کودکان افغانستانی فاقد مدارک اقامتی، نیز در معرض این بهره‌کشی قرار دارند. گزارش‌های سازمانها و نهادهای مستقل کارگری و مدافعان حقوق بشر درباره

هیچ روزی نیست که گزارش‌ها و آمارهای جدیدی از افزایش قیمت کالاهای مورد نیاز روزانه مردم و گسترش فقر و فلاکت در جامعه منتشر نشود. بر اساس تازه‌ترین گزارش‌ها، نرخ تورم نقطه به نقطه که مرکز آمار ایران در شهریور ماه ۱۴۰۵ آن را ۸۹.۸ درصد تخمین زده بود، اکنون به ۱۰۰ درصد نزدیک شده است. تورم نقطه به نقطه در بخش خوراکی‌ها بالاتر از این میانگین و از ۱۳۰ درصد نیز عبور کرده است. این فشار تورمی در روستاها بالاتر از شهرها می‌باشد. شدت بحران معیشت این آمارها را تأیید می‌کنند. شکاف میان دستمزد و هزینه‌های زندگی کارگران در ایران طی شش ماه نخست سال ۱۴۰۵ به‌شدت افزایش یافته است. فرامرز توفیقی، عضو پیشین شورای عالی کار رژیم اسلامی، هزینه سبد معیشت یک خانوار کارگری را حدود ۹۱ میلیون و ۳۰۰ هزار تومان در ماه برآورد کرده است؛ رقمی که به گفته او، نسبت به شش ماه قبل حدود ۵۰ میلیون تومان افزایش یافته است. بر اساس مصوبه مزد سال ۱۴۰۵، حداقل مزد پایه ماهانه حدود ۱۶ میلیون و ۶۲۵ هزار تومان است. با این مبنا، مزد پایه به‌تنهایی تنها هزینه حدود پنج‌و‌نیم روز از سبد معیشت برآوردشده را پوشش می‌دهد. با احتساب مزایا و دریافتی حدود ۲۵ میلیون تومانی یک کارگر متأهل دارای فرزند، این پوشش به حدود هشت روز می‌رسد.

در چنین شرایطی، بازنگری مزد که قرار بود تا پایان شهریور انجام شود، همچنان بلا تکلیف مانده است. با وجود وعده‌های شورای عالی کار رژیم مبنی بر بررسی هزینه‌های زندگی و ضرورت ترمیم دستمزد، هنوز تصمیمی درباره افزایش دستمزد اتخاذ نشده است و اعتراضات کارگران برای افزایش دستمزدها با وعده‌های دروغین و سرکوب پاسخ می‌گیرد. در چنین شرایطی افزایش چندمیلیونی دستمزد، در برابر رشد ده‌ها میلیون تومانی هزینه معیشت، قادر به جبران عقب‌ماندگی دستمزدها نیست. معضل اساسی، استمرار تورم و فقدان هرگونه سازوکاری برای حفظ قدرت خرید مزدبگیران است. پیامد این وضعیت محرومیت فزاینده خانواده‌های کارگری از نیازهای اساسی، از جمله تغذیه مناسب، مسکن، درمان و آموزش است. این بحران ریشه در توازن قوای سیاسی و طبقاتی موجود در جامعه

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان مدافع پیگیر حقوق پایه‌ای کارگران



شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان به عنوان نیرویی ثابت قدم در مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم جنایتکار اسلامی، در برابر پروژه احزاب و نیروهای ناسیونالیست و اسلامی برای کنترل قیام توده‌ها در شهرهای کردستان و تصرف قدرت در دوره گذار و تدارک انتخابات پارلمانی که این احزاب و نیروها از هم اکنون آن را موعظه می‌کنند، نظام شورایی را بهترین و در دسترس‌ترین وسیله دخالت کلیه احاد مردم به مثابه قانونگذار و مجری قانون در اداره جامعه می‌داند. شورای همکاری بر این باور است در شرایطی که پیشرفت‌های تکنولوژیک، گسترش شبکه‌های اجتماعی بیش از زمان دیگری ارتباطات را توسعه داده و امکان دسترسی به اطلاعات را در همه زمینه‌ها برای همگان فراهم کرده است، نظام شورایی امر دخالت مستقیم کارگران و زحمتکشان و توده‌های مردم ستم‌دیده کردستان در اداره امور جامعه را بیش از پیش تسهیل و به یک امکان عملی تبدیل کرده است. اداره شورایی جامعه می‌تواند از برقراری یک سیستم بوروکراتیک که مجدداً بر فراز مردم قرار گیرد و آنان را تبدیل به تماشاچیان ناتوان صحنه سیاست کند، جلوگیری نماید. مردمی که در نظام شورایی متشکل می‌شوند خود هم قانونگذار و هم مجری قانون خواهند بود. در این نظام حکومتی کلیه مقامات اداری و سیاسی و قضایی توسط مردم انتخاب میشوند و هر گاه اکثریت انتخاب کنندگان اراده کنند، در هر زمانی قابل عزل هستند.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان از مدت‌ها پیش رؤس حقوق پایه‌ای کارگران و زحمتکشان و مطالبات مردم کردستان را اعلام کرده و پیگیرانه برای آن مبارزه می‌کند.

• در کردستان آزاد شده همه قوانین و نهادهایی که مظهر و یا حافظ ستم ملی هستند ملغی و برچیده می‌شوند و حق تعیین سرنوشت مردم کردستان به معنی آزادی جدا شدن از ایران و تشکیل دولت مستقل به رسمیت شناخته می‌شود. حکومت شورایی ضمن تأکید بر همبستگی و همسرنوشتی مبارزاتی مردم کردستان با مردم سراسر ایران، همه شرایط و ملزومات یک رفاندوم آزاد و دموکراتیک برای استفاده آگاهانه مردم کردستان از این حق را تأمین و تضمین می‌کند. چنانچه با تأمین عملی و واقعی شرایط و ملزومات فوق، مردم کردستان آزادانه تصمیم بگیرند که در چهارچوب کشور ایران باقی بمانند، در این صورت حقوق برابر مردم کردستان در همه وجوه حیات سیاسی، اجتماعی و

تعلقات و گرایش‌های جنسیتی و پابندی بدون قید و شرط به تمامی حقوق زنان بر بدن و سرنوشت خود؛

• حق رأی همگانی، برابر، مستقیم و مخفی برای تمام افراد بالاتر از ۱۶ سال مستقل از جنسیت، تعلقات مذهبی، قومی و عقیده سیاسی. حق هر فرد بالاتر از ۱۸ سال برای انتخاب شدن در هر نهاد و ارگان نمایندگی؛ تساوی کامل حقوق قانونی کلیه افراد در کردستان صرف نظر از ملیت، مذهب، مرام و عقیده سیاسی آنها؛ زبان کردی رسماً در مدارس و دانشگاه‌های کردستان تدریس و در ادارات دولتی و مؤسسات فرهنگی و هنری و رسانه‌های جمعی بکار گرفته می‌شود؛ در کردستان آزاد شده پناهندگان سیاسی بدون قید و شرط پذیرفته می‌شوند. هر کارگر مهاجر و یا هر پناهنده‌ای از حقوق کامل و برابر با دیگر ساکنین برخوردار خواهد بود؛

• ممنوعیت کار حرفه‌ای برای کودکان زیر ۱۸ سال. تضمین برخورداری همه کودکان از آموزش و بهداشت رایگان و تأمین سلامت و شادی و ایجاد شرایط مناسب برای رشد و شکوفایی آنان. جرم جنائی دانستن هر گونه تعرض و سوء استفاده جنسی از کودکان و محافظت کودکان توسط حکومت شورایی در کردستان، کودکان، اعم از اینکه داخل یا خارج ازدواج بدنيا آمده باشند باید از برابری حقوقی کامل برخوردار باشند؛

• کاهش کار هفتگی به حد اکثر ۳۵ ساعت و مقرر شدن حداقل دوروز تعطیل متوالی در هر هفته، تعیین حداقل دستمزد رسمی با توافق نمایندگان منتخب کارگران بر پایه هزینه تأمین یک زندگی مرفه و انسانی و افزایش آن متناسب با نرخ تورم واقعی، ممنوعیت اخراج کارگران توسط کارفرما، ممنوعیت شب کاری در تمام رشته‌ها به استثناء رشته‌هایی که به دلایل فنی و یا رفاه اجتماعی، شب کاری در آنها اجتناب ناپذیر است، تضمین ایمنی و بهداشت محیط کار و تقلیل مخاطرات محیط کار به حداقل ممکن، بیمه کامل کارگران در مقابل صدمات و خسارات ناشی از کار، مزد برابر برای زنان و مردان در ازاء کار یکسان، تشکیل هیئت‌های بازرسی کارگری به انتخاب کارگران؛

• قضات، دادگاه‌ها و سیستم قضایی به لحاظ حقوقی باید مستقل باشند. اصل در کلیه محاکمات بر برائت متهم است. برخورداری امکانات رسیدگی و محاکمه منصفانه و داشتن وکیل حق هر فرد است. هر نوع شکنجه، ارباب، تحقیر، فشار روانی و فکری بر افراد ممنوع و مبادرت به آن جرم محسوب می‌شود. هر نوع اعتراف اجباری فاقد اعتبار است؛

• حق حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. مجازات اعدام و حبس ابد تحت

باید به این فقر و فلاکت اقتصادی پایان داد، رمز پیشروی، گسترش جنبش‌های اجتماعی و سازمانیابی است!

در دل فقر و فلاکت اقتصادی و فضای جنگی و به رغم تشدید سرکوب و تداوم موج اعدام‌ها، هر روزه شاهد اعتراضات کارگران، بازنشستگان، پرستاران، معلمان، دانشجویان و جوانان کار هستیم.

کارگران و مردم زحمتکش و زنان آزادیخواه ایران در زندگی واقعی خود بیش از پیش به این حقیقت پی می‌برند که راه رهایی از این شرایط فلاکت‌بار، گسترش جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی، ارتقای سازمانیابی این جنبش‌ها و تلاش برای شکل دادن به رهبری سراسری بر بستر مبارزات جاری است.



➡ هر شرایطی ممنوع است. افراد باید از هر نوع تعرض جسمی و روحی مصون باشند؛

- کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد گردند و جرم انگاری فعالیت سیاسی باید ممنوع اعلام گردد؛
- آمرین و عاملین سرکوب و اذیت و آزار مردم باید دستگیر و در دادگاه‌های علنی محاکمه گردند؛
- جلوگیری از تخریب محیط زیست و اقدامات فوری و برنامه ریزی درازمدت برای حفظ محیط زیست و منابع حیاتی آب، خاک و هوای سالم؛
- حکومت شورایی مردم کردستان پشتیبانی از جنبش‌های کارگری، سوسیالیستی و آزادیخواهانه در سراسر جهان و حمایت از مبارزات مردم کردستان در دیگر بخشها برای آزادی و رهایی از ستم ملی را وظیفه خود می‌داند؛
- در اختیار گرفتن کلیه مؤسسات صنعتی و تجاری وابسته به رژیم جمهوری اسلامی، در اختیار گرفتن موقوفات و مقرر داشتن مالیات تصاعدی بر ارث و دارائی و بر درآمدهای حاصل از مالکیت وسایل تولید و مبادله، نظارت شوراهای دمکراتیک مردم بر امر توزیع کالاها؛

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان تلاش می‌کند تمام خواسته‌ها، حقوق و آزادی‌های مردم که بخشی از آنها در منشور فوق آمده اند به مبنایی برای تدوین قانون اساسی حاکمیت شورایی مردم در کردستان تبدیل شوند. جنبش انقلابی کردستان با برافراشتن پرچم مطالبات آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم کردستان در اتحاد و همبستگی با جنبش کارگری ایران، جنبش رهایی زن و همه جنبش‌های پیشرو اجتماعی و جنبش انقلابی مردم در سراسر ایران برای سرنوشت جمهوری اسلامی و برپائی حکومت شوراهای کارگران و زحمتکشان و تهیدستان و ایجاد جامعه‌ای آزاد و برابر که در آن تمام ثروت و منابع سرشار طبیعی در خدمت رفاه عمومی قرار گیرد مبارزه می‌کند. جنبش انقلابی کردستان شرط پیشروی و تضمین پیروزی خود را در اتحاد و همبستگی با جنبش‌های پیشرو اجتماعی و با جنبش انقلابی در سراسر ایران می‌داند

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست



برگرفته از متن بیانیه مشترک تشکل‌های مستقل



رهبران و فعالان کارگری که در کانونهای داغ مبارزه کارگران حضور دارند و از روابط زنده و ارگانیکی با کارگران برخوردار هستند، می‌توانند با هدف سراسری کردن اعتراضات و اعتصابات کارگران در یک شبکه به هم مرتبط شوند و ارتباطات خود را نهادینه کنند.

فعالان و رهبران کارگری می‌توانند در ارتباط و پیوند با هم، تشکل و نهادی مانند شورای همکاری رهبران و فعالان کارگری را ایجاد کنند. این شورای همکاری می‌تواند نمایندگان تشکل سراسری معلمان و تشکل‌های بازنشستگان، پرستاران، رانندگان کامیون و هم رهبران و فعالین دیگر بخشهای طبقه کارگر را در بر گیرد.

ایجاد چنین نهادی اگر چه نمی‌تواند جایگزین تشکل‌های توده‌ای و طبقاتی کارگران در محیط‌های کار و سازمان سراسری کارگران گردد، اما در شرایط کنونی می‌تواند تا حدودی خلأ نبود تشکل‌های توده‌ای، طبقاتی و سراسری کارگران را پر کرده و نقش خود را جهت به هم پیوند زدن و سراسری کردن اعتصابات و اعتراضات کارگری و در حد امکان کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری پایه ایفا نماید.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

شلاق بر بدن کارگران نفت
در پتروپارس هویزه، شلاق بر
بدن همه کارگران نفت و تمامی
کارگران و مردم در ایران است.

دو شورای سازماندهی کارگران نفت از کارگران این صنعت و دیگر مراکز کارگری خواسته‌اند با اتحاد و برگزاری اعتراضات و اعتصابات، خواستار بازگشت کارگران اخراجی به کار و پاسخ‌گویی مسئولان اجرای احکام شوند. آنان در پایان بیانیه تاکید کرده‌اند: «پاسخ شلاق و زندان و اعدام فقط و فقط اتحاد، تشکل و اعتراضات و اعتصابات سراسری ماست.

در این سایت آرشیو اسناد و اطلاعیه‌های شورای همکاری قابل دسترس است و برنامه‌های «تلویزیون آلترناتیو شورایی» و گزیده‌ای از اخبار کارگری و اجتماعی نیز بازتاب می‌یابد

از سایت شورای همکاری
نیروهای چپ و کمونیست
دیدن کنید.

